



«از زیست به عاملیت؛ از سوره‌های تحت فشار (صفحه ۱۰)» از سفره خالی تا مسئله قدرت؛ (صفحه ۱۲) استقرار تسلیحات آمریکا در فضا (صفحه ۱۹) من از عشق (صفحه ۱۹)	به یاد رفیق گرامی، علی رسولی (صفحه ۱۰)	اعتصاب عمومی در کردستان (صفحه ۸)
خاطرات ترزا نوچه (صفحه آخر)	دشمن شناسی آلترناتیو کارگری در ایران (صفحه آخر)	سرما یه داری و محیط زیست (صفحه آخر)
دو انقلاب اکتبر در فاصله سه دهه جهان را تکان دادند. انقلاب پیروزمند اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری حزب بلشویک در کشور امپریالیستی روسیه، پس از انقلاب فوریه و روی کار آمدن کرنسکی، با شعار «همه قدرت به دست شوراهای کارگری» و تحت رهبری حزب بلشویک به پیروزی رسید. انقلاب اکتبر چین در سال ۱۹۴۹ طی مبارزه‌ای سخت و پریپیچ‌واخم علیه نیروهای فئودالی، گرایش‌های سرمایه‌داری ملی و تجاوزگران امپریالیستی به پیروزی دست یافت. این دو انقلاب پیوندی ناگسستنی با یکدیگر داشتند؛ هر دو توانستند از طریق یک حزب پیشروی طبقاتی - حزب کمونیستی که مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ اولین بیانیه آن را نوشتند - با توجه به شرایط مشخص جوامع کاملاً متفاوت روسیه و چین و از طریق تلفیق اصول مارکسیسم با این شرایط مشخص، به صفحه ۴	جهانی مشترک و ایرانی سوسیالیستی: تنها راه رهایی (۴) توده‌ای دربرگیرنده کلیه جنبش‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با برجستگی جنبش زنان و محیط‌زیست است. یعنی برنامه سیاسی طبقه کارگر ایران (سوسیالیسم) باید دربرگیرنده مبارزه علیه امپریالیسم، سرمایه‌داری و ارتجاع داخلی باشد. دوم طبقه کارگر ایران با دشمنان پر قدرت داخلی و خارجی متعددی روبروست؛ دشمنانی که به آسانی حاضر نیستند صحنه را ترک کنند. در نتیجه طبقه کارگر برای پیروزی و رسیدن به جامعه سوسیالیستی مجبور است مسیر سخت، پریپیچ‌وخم و طولانی را طی کند. باید توانایی یابد نه تنها به‌طور ساختاری دوستان و دشمنان خود را خوب بشناسد، بلکه پیچش‌های سیاسی آن‌ها را در روند مبارزه طبقاتی و در صحنه صفحه ۲	بیش از صد سال مبارزه متشکل طبقه کارگر و جنبش کارگری و کمونیستی ایران و تلفیق کمونیسم علمی با شرایط مشخص - که شناخت دوستان و دشمنان انقلاب در مرکز موضوع مورد مناقشه در این روند تاریخی بوده - درس‌هایی آموخته است. از جمله، روی دو نکته زیر است که ضروری است در اوضاع کنونی آن‌ها را چراغ راهنمای خود قرار دهیم: یکم استقلال و رهایی طبقه کارگر از مسیر مبارزه اکثریت عظیم توده‌های ستمدیده و استثمارشونده علیه امپریالیسم، سرمایه‌داری و ارتجاع می‌گذرد. در نتیجه استقلال طبقه کارگر و امر رهایی‌اش نه تنها در گرو سازماندهی خود به عنوان یک طبقه آگاه سیاسی مستقل با حزب کمونیست (پیشقراولان خود) است، بلکه محتاج به ایجاد وسیع‌ترین سازمان‌های
حلقه گمشده ۲۸ مرداد (بخش یکم) شامگاه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ نخستین تلاش برای برکناری دولت مصدق شکست خورده بود. سرهنگ نصیری بازداشت شد، شاه از ایران گریخت و دستگاه اطلاعاتی آمریکا خود ارزیابی می‌کرد که مخالفان غیرکمونیست مصدق ضربه‌ای «تقریباً فلج‌کننده» خورده‌اند و شاید دیگر نتوانند تلاش جدی دیگری برای سرنگونی او سازمان دهند. سه روز بعد دولت مصدق سقوط کرد. در فاصله این سه روز چه اتفاقی افتاد؟ پاسخ به این پرسش را نمی‌توان از ماهیت خود کودتا جدا کرد. ۲۸ مرداد پیش از هر چیز یکی از مهم‌ترین تعرض‌های امپریالیستی به حاکمیت ملی ایران در قرن بیستم بود. مجموعه اسناد رسمی صفحه ۶	اقتصاد جنگی یا جنگ اقتصادی در ایران آمریکا در حل مسئله ایران، چه از طریق نظامی و چه از طریق اعتراضات داخلی، بود. ایران با توسل به مسئله هرمز به یک اهرم اقتصادی دست یافت و آمریکا با محاصره اقتصادی ایران تلاش کرد جنگ اقتصادی را در شرایط «نه جنگ و نه صلح» در بالاترین سطح خود در طول عمر رژیم جمهوری اسلامی آغاز کند. آمریکا حتی قبل از جنگ نیز از لحاظ اقتصادی وضع مناسبی نداشت. آمارهای مؤسسات آمریکایی نشان می‌دهد که در حال حاضر، با گران شدن بنزین در آمریکا، وضعیت اقتصادی بدتر هم شده است. در عین حال، بیکاری نیز کاهش یافته و درصد آن بین ۴ تا ۵ درصد است که نشانه‌ای از عبور از بحران‌های گذشته و به حرکت درآمدن چرخه‌های اقتصادی محسوب می‌شود. آمریکا همزمان با صفحه ۴	جنگ در ایران هر روز طولانی‌تر می‌شود و ایران و آمریکا یکدیگر را به ورشکستگی سیاسی و اقتصادی و شکست نظامی متهم می‌کنند. نگاهی کوتاه به آمار اقتصادی در ایران و تأثیر جنگ بر آن، و همچنین بررسی موجز اقتصاد آمریکا در دوره پس از جنگ، روشن می‌کند که تأثیرات جنگ بر هر دو اقتصاد و نیز بر اقتصاد جهانی چگونه بوده است. برای این بررسی، نخستین و شاید مهم‌ترین موضوع، مسئله نفت و انرژی در جهان است. ۱. قبل از جنگ نفت بشکه‌ای بین ۷۰ تا ۷۵ دلار معامله می‌شد. تجاوز نظامی به ونزوئلا برای مدت بسیار کوتاهی قیمت‌ها را کمی کاهش داد، ولی به سرعت قیمت‌ها به سطح پیش از تجاوز نظامی آمریکا بازگشت. اما مسئله در ایران، جدا از تجاوز نظامی، مقابله ایران و ناتوانی



جهانی مشترک و ایرانی سوسیالیستی؛ ...بقیه از صفحه ۱

سیاسی جامعه و جهان دنبال کند و با اتخاذ سیاست‌های دقیق و مشخصی منطبق با اوضاع تغییر یافته و خواست توده‌ها، صفوف دوستان را گسترش دهد، با تمرکز نیرو و وحدت‌های پایدار، دشمن را تا حد ممکن منفرد سازد و در نبردهای پی‌درپی، یک‌به‌یک آن‌ها را از پا درآورد.

دشمنان و دوستان ما کیا هستند؟

پاسخ به این پرسش مهم‌ترین موضوعی است که باید بدان پرداخت؛ چون ارتباط نزدیکی با علل اساسی ناکامی جنبش کارگری و کمونیستی در این سال‌های طولانی دارد. برای یافتن پاسخ درست باید سیر تکاملی سرمایه‌داری جهانی، رسیدن به دوران امپریالیستی و تأثیرات آن را در ایران دنبال کنیم. در آخرین تحلیل، شکست یا پیروزی حزب سیاسی طبقه کارگر بستگی به درستی یا نادرستی خط‌مشی سیاسی آن دارد. خط‌مشی سیاسی درست از تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران، بر اساس شناخت از دوستان و دشمنان طبقه کارگر است.

سرمایه‌داری در روند سلطه‌گرانه و خونین خود به امپراتوری عظیم جنگی نابودکننده کل بشریت تبدیل شده است. بحران ساختاری چندلایه آن، رهبران بی‌شعوری را تولید کرده و می‌کند که راه خروج را در ایجاد هرج‌ومرج، دامن زدن به جنگ و تقویت گرایش راست فاشیستی ضدکمونیستی می‌دانند.

انقلاب ایران جزئی از این رستاخیز جهانی است که به درستی مهر دوران تاریخی «امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی» را توسط لنین بر پیشانی دارد. قرن بیستم و بیست‌ویکم، قرن بیداری، مقاومت و مبارزه است. کارگران و آزادی‌خواهان ایران تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی کارگری اکبر برخاستند، خود را سازمان دادند و در عمل به آلترناتیو برای رهایی ایران از سلطه امپریالیسم و استثمارگران به امید ادامه انقلاب جهانی پس از شکست انقلابات اروپایی تبدیل شدند؛ و لنین به درستی از ایران نام می‌برد.

سرمایه‌داری و تولد بورژوازی ایران

سرمایه‌داری شدن جامعه ایران نه از خودجوشی صنایع بومی هزاران ساله ایران و در خدمت بهبود زندگی مردم ایران، بلکه از خارج و طبق ضرورت‌های استعماری و امپریالیستی وابسته به سرمایه خارجی شکل گرفته است و تا به امروز این گرایش جریان اصلی سرمایه‌داری ایران را تشکیل می‌دهد.

رقابت‌های کشورهای استثمارگر و امپریالیستی و فساد و روحیه نوکری و جیره‌خواری نمایندگان طبقات حاکم، اقتصاد رانتی و مافیایی، زمینه را برای غارت بیشتر و استثمار شدیدتر توده‌های

کارگر و زحمتکشان فراهم ساخته است.

درک تفاوت میان سرمایه‌داری متروپل با پیرامونی دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است و نقش کلیدی در شناخت تضادهای طبقاتی کنونی در جامعه ایران دارد. ایران در روند سرمایه‌داری شدن برخلاف اروپا که با تشکیل جامعه مدنی و آزادی‌های سیاسی همراه بود، بنا بر احتیاج امپریالیسم و سرمایه‌داری رانت‌خوار و وابسته، تا به امروز با سرکوب و دیکتاتوری مطلقه روبرو شده است.

روی کار آوردن رضا شاه به پیشنهاد کنسول انگلیس و با موافقت حکومت انگلیس، با هدف سرکوب جنبش متشکل کارگری ثبت شده است. او طی شانزده سال حاکمیت نه تنها تشکیلات کارگری را نابود کرد، بلکه هرگونه مخالفت از سوی روشنفکران آزادی‌خواه و ملی‌گرا را هم با زندان، شکنجه و اعدام پاسخ داد. شیوه حکومت‌داری مستبدانه ریشه در تاریخ هزاران ساله ایران دارد و در دوران سرمایه‌داری شدن ادامه یافته است. این شیوه حاکمیت نه از طبیعت رضا خان و نه خمینی، بلکه از ماهیت و نوع نظام سرمایه‌داری وابسته ایران و شرایط تاریخی آن برمی‌خیزد. محمد رضا شاه تحصیل‌کرده سوئیس و خمینی طلبه حوزه نجف را به حاکمان سرکوبگر تمام‌عمری تبدیل می‌کند.

دوران امپریالیسم که غارت مواد خام کشورهای پیرامونی در دستور کار است، بردگی و استثمار شدید کارگران را طلب می‌کند و این زور و سرکوب است که می‌تواند چنین شرایط دووجهی استثمار و غارت را فراهم سازد. (در اینجا باید نقش پررنگ خرده‌بورژوازی را هم در قدرت‌یابی بورژوازی و عملکرد آن در ایران به حساب آورد). خرده‌بورژوازی که در روند سرمایه‌داری ایران دامنه‌اش گسترش یافته، به عنوان یک جریان سیاسی نقش دوگانه‌ای را با طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر بازی می‌کند. پس از انقلاب ۵۷ بیشتر قدرت‌ش در کلیه زمینه‌ها، از بوروکراسی دولتی و نظامی گرفته تا بوروکراسی روحانیت تقویت یافته است.

بورژوازی ایران مار خوش‌خط‌وخال چندسری است که توانسته در برابر جنبش‌های عظیم اعتراضی توده‌ها دوام بیاورد و به سلطه خود در قدرت سیاسی ادامه دهد. طبقه‌ای است که بنا به شرایط زمانی و مکانی رنگ عوض می‌کند و نقش بازی می‌کند. در اروپا در آغاز آزادی‌خواه و انقلابی است و انقلاب کبیر فرانسه را رهبری می‌کند و زمانی دیگر در آلمان سهمگین‌ترین ماشین جنگی را زیر پرچم ناسیونال-سوسیالیسم (نازیسم) به‌وجود می‌آورد.

بورژوازی در ایران ارباب-رعیتی، تیول‌داری، ملوک‌الطوایفی و نیمه‌مستعمره، در میان

رقابت‌های استثمارگران و قدرت‌های امپریالیستی هنوز جان آن‌چنانی نگرفته بود که زیر لوای استثمار انگلیس به قدرت رسید. انگلیسی‌ها رضا خان میرنچ را با کودتای سید ضیاء روی کار آوردند و ملی‌گرایی ایران‌شهری را برای جلوگیری از رشد جنبش کارگری و کمونیستی پیاده کردند. با رشد بورژوازی اداری و نظامی در ایران و تبلیغات ناسیونالیستی، گرایش فاشیستی به رهبری محسن جهانسوز (مترجم کتاب «نبرد من» هیتلر) و نفوذ او در نیروی هوایی ایران آن زمان و آشکار شدن تمایلات رضا شاه به جریان نازیسم باعث می‌شود که اربابش او را از تخت به زیر کشد، به جزیره‌ای دور در سواحل آفریقای جنوبی تبعید کند و پسر جوانش محمدرضا (سوئیس‌درس‌خوانده) را جایش بنشانند.

این روند دخالت‌گری امپریالیستی بار دیگر هنگامی که جنبش ملی شدن صنعت نفت در اوج خود است تکرار می‌شود. این بار امپریالیست تازه نفس، آمریکا، دست به کودتا می‌زند، مصدق را دستگیر و زندانی می‌کند و شاه فراری را به کشور بازمی‌گرداند تا بار دیگر خشن‌تر از گذشته جنبش عظیم کارگری و چپ ایران را سرکوب کند. اما دخالت‌گری خاتمه نمی‌یابد؛ با محمدرضا شاه رفتاری تحقیرآمیزتر داشتند. کل دستگاه نظامی، اداری و امنیتی ایران شاهنشاهی را دست‌نخورده تحویل قدرت سیاسی جدید دادند. آمریکا منافع خود را در پشتیبانی از خمینی تشخیص می‌دهد و از ترس روند انقلابی ۵۷ که می‌رفت به انقلاب ریشه‌ای کارگری و فرودستان تبدیل شود، از روی کار آمدن بازگان پشتیبانی می‌کند.

جالب است اضافه کنیم این بورژوازی ایران درست به‌خاطر ماهیت شکل‌گیری‌اش، حتی گرایش به اصطلاح ملی‌اش هم از همان اول برخاستنش در صحنه سیاسی امید به امپریالیسم آمریکا داشت و رهبران‌ش دل به یاری امپریالیسم تازه‌نفس در برابر پیر انگلیس بسته بودند. بجاست اشاره‌ای به یکی از تضادهای درون کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایران در سال‌های اولیه تشکیل شود: طرفداران جبهه ملی همراه طرفداران خلیل ملکی (که زیر نام «سوسیالیست‌های اروپایی نیروی سوم» فعالیت می‌کردند) بودند که کنفدراسیون را به عضویت انترناسیونال ساخته‌وپیرداخته سیا بنام کوسک (که مرکزیتش در هلند بود) درآوردند که بالاخره هم موفق شدند.

اما برخاسته از ماهیت سرمایه‌داری ایران و وجود رقابت‌های قدرت‌های خارجی، یکی از ویژگی‌های طبقه بورژوازی در این است که مداوم در جنگ درونی جناحی خود درگیر است. تضاد میان جناح‌های بورژوازی تا آنجا پیش



طبقه کارگر ایران) در پرتو اوضاع تغییر یافته و صف آرای‌های طبقاتی امروز جهان و ایران است. چنین اقدامی می‌تواند به امر چگونگی سیاست پرولتری در وضع کنونی خدمت کند و بر اساس خط‌مشی و تاکتیک مشترک در عمل و در پیوند فشرده با کف کارخانه‌ها، مؤسسات تولیدی و جنبش‌های اجتماعی کف خیابان، روند اتحاد و یکی شدن را نیرو بخشد.

کمونیست‌ها باید در خدمت تحقق این وظیفه، خط‌مشی سیاسی عمومی خود را به محک راستی آزمایی عملی، منطبق با شرایط جامعه کنونی ایران و اوضاع جهانی بسپارند و از طریق تحقیق و بررسی میدانی و تجزیه و تحلیل علمی و حقیقت‌جویانه جمعی، شرایط را برای نوسازی جنبش کارگری و کمونیستی و اتحاد و همبستگی تا حد یکی شدن با اتکا به نیروهای نسل جوان کمونیست که در میدانند و از میان طبقه کارگر برخاسته‌اند پیش ببرند. خط‌مشی توده‌ای آن حلقه اصلی زنجیر در کلیه فعالیت‌هاست که کمونیست‌ها باید محکم در دست گیرند و با بیماری مزمن سکتاریستی و «چپ‌روانه کودکی» مبارزه کنند؛ سیاست‌هایی را ارائه دهند که از خواست توده‌ها جان گرفته و مورد قبول آن‌ها باشد تا برای تحقق آن جان‌فشانی کنند، پیروزی به دست آورند و در عمل به قدرت و توانایی خود آگاه شوند.

از کجا باید امروز در پرتو این تاریخ خونین و اوضاع مشخص دوباره شروع کنیم؟

از مطالبات واقعی و ملموس مردم؛ از محل‌هایی که مردم واقعاً در آن زندگی و کار می‌کنند؛ از مبارزات کوچک و مشخص که امکان پیروزی، تجربه‌اندوزی و ایجاد اعتماد و سازمان‌یافتگی دارند.

با چه نیروهایی همراه شویم؟ با کارگران و زحمتکشان و تشکلهای مستقل آنان؛

با جنبش‌های اجتماعی‌ای که مطالبات واقعی و عینی را مطالبه می‌کنند و برای تحقق آن‌ها به مبارزه برخاسته‌اند.

در چه زمینه‌هایی می‌توان حرکت کرد؟ مبارزه برای نان، دستمزد، کار و تأمین اجتماعی؛ دفاع از حق تشکلیابی، اعتصاب و اعتراض مستقل کارگران؛

مبارزه علیه خصوصی‌سازی، اخراج، قراردادهای موقت و شرایط استثمارگری کار؛ مسائل زنان و جوانان.

چگونه می‌توان گام به گام نیروی مستقل ساخت ؟

۱. شناخت محیط واقعی و پیدا کردن مسائل و تضادهای مشخص هر محیط؛

کارگری و اجتماعی پیشروانی برخاستند و راه گنگون‌شده را ادامه دادند. این از منطق نهاده‌شده در نظام سرمایه‌داری برمی‌خیزد و بر سنگ خاراى حقیقت تئوری مبارزه طبقاتی حک شده است: **هر کجا استثمار و ستم هست، مقاومت موجود است.**

انقلابیون ایران در مکتب طبقه کارگر بر این اساس تربیت شده‌اند و آگاهند که هر جا ستم و استثمار هست، مقاومت و مبارزه ادامه دارد؛ و در عین حال رفقای ما تربیت شده‌اند که شرایط عینی ناشی از تضادهای طبقاتی خودبه‌خود منجر به انقلابی هدفمند با تغییر ریشه‌ای و حل تضادهای طبقاتی نمی‌شود. طبقه کارگر احتیاج به حزب پیشرو سیاسی خود دارد که بتواند اکثریت عظیم توده‌ها را در مبارزه‌ای سخت، بغرنج و طولانی علیه بورژوازی حیل‌گر داخلی که دست در دست امپریالیست‌ها دارند، هدایت کند.

مارکس و انگلس از همان روزی که به درک ماتریالیسم تاریخی رسیدند و تئوری مبارزه طبقاتی را عرضه کردند، یادآور شدند طبقه کارگر احتیاج به حزب سیاسی پیشرو خود دارد و مانیفست حزب کمونیست را در سرلوحه کار کارگری با شعار «کارگران جهان متحد شوید» قرار دادند.

درستی این نظریه در پیکارهای بعدی طبقه کارگر بیشتر نمایان شد. بدون یک حزب انقلابی پرولتری، طبقه کارگر به عنوان یک طبقه آگاه سیاسی نمی‌تواند دشمنان خود (امپریالیسم و سرمایه‌داری داخلی) را سرنگون کند، ماشین دولتی بورژوازی را خرد سازد و قدرت سیاسی نوین پرولتاریایی را جای آن بنشانند.

بزرگ‌ترین دستاورد تاریخی طبقه کارگر ایران این است که در همان روزهای اول سازماندهی خود در بندر انزلی، حزب کمونیست ایران را بنیاد گذاشت. این پیروزی تاریخی طبقه کارگر همچنان مهر خود را بر جنبش کارگری زده است. امروز مشکل در کثرت احزاب است تا در نبودشان. پراکندگی کنونی جنبش کمونیستی ایران که کادرهای آن در میان چندین حزب و سازمان تقسیم شده‌اند، توانایی این جنبش را در ارائه پاسخی درست و مشترک به وضع هرج و مرج ناشی از حمله امپریالیسم و صهیونیسم به ایران تقلیل داده است. در نتیجه به درستی امر وحدت و یکی شدن در دستور کار جنبش کارگری و کمونیستی قرار گرفته است.

برای خاتمه دادن به پراکندگی کنونی در جنبش کارگری و کمونیستی ایران، احتیاج به تلاش همه‌جانبه برای جمع‌بندی مشترک (بر اساس واقعیت بیش از یک قرن مبارزه متشکل

می‌رود که برای براندازی هم توطئه می‌چینند و دست در دست خارجی‌ها می‌گذارند و علیه هم تا حد براندازی و کودتا پیش می‌روند. آگاهی از این ویژگی، نقش تعیین‌کننده‌ای در اتخاذ سیاست درست پرولتاریا در چگونگی برخورد با دعوای درون‌طبقاتی بورژوازی دارد. ما در نیم قرن گذشته انعکاس پرنرنگی از این نوع تضادها را در جنبش‌های توده‌ای در جنگ کنونی شاهدیم.

تجربه تاریخی و سلطه جهانی امپریالیسم نشان می‌دهد در کشورهای پیرامونی، جناح‌های بورژوازی با گرایش استقلال‌طلبانه در صورتی پیروز می‌شوند که با نیروهای انقلابی، کارگری و سوسیالیستی همراه شوند؛ چون مبارزه ضدامپریالیستی در این دوران بدون مبارزه ضدسرمایه‌داری نمی‌تواند به سرانجام برسد. در ایران، تاریخ خونین سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی تأیید می‌کند مبارزه ضدامپریالیستی به‌طور مشخص پیوند مستقیمی دارد با برخورد به جنبش کارگری و کمونیستی. هیچ نیروی سیاسی در کشور ما نمی‌تواند ضد تشکلیابی مستقل کارگران باشد و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها را سرکوب کند و خود را میهن‌دوست و ضدامپریالیسم بنامد.

اوضاع و وظایف کنونی ما

اوضاع دائماً در تغییر است. ایران ما بر سر چهارراه حوادث جهانی قرار دارد؛ جنگ و انواع مختلف آن به عنوان ادامه سیاست نیروهای متخاصم گوناگون همچنان ادامه دارد. کشت‌وکشتار توده‌های مردم، کودکان و زنان در جریان است و اسرائیل نسل‌کش و آمریکای متجاوز برای تبدیل ایران به گورستانی چون غزه از هر اقدامی ابا ندارند. تضاد میان گرایش‌های مختلف بورژوازی، سرنوشت نامعلومی را برای عاقبت این جنگ رقم می‌زند.

پیمان آرمانی حزب رنجبران ایران برای رهایی طبقه کارگر با جهان‌بینی کمونیسم علمی در مبارزه با رویزیونیسم و اپورتونیسم راست و «چپ» در سیاست و در نبردهای پی‌درپی تا حد مبارزه مسلحانه با دشمنان قسم‌خورده طبقه کارگر، آرزوی دشمنان و دستگاه‌های امنیتی رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی را به خاک سپرده است.

منطق حزب ما در این سال‌های طولانی، مقاومت تا آخر بوده است. پس از هر شکستی ادامه دهندگانی برخاستند، خون‌ها را شستند و با جمع‌بندی از اشتباهات با درایت‌تر به مبارزه ادامه دادند. این امر در مورد دیگر تشکلهای کارگری و کمونیستی ایران هم صدق می‌کند. بارها دستگاه‌های امنیتی اعلام کردند که در ایران دیگر کمونیست و سوسیالیستی موجود نیست، اما در عمل در درون جنبش‌های



انقلاب جهانی را در دستور کار داشتند و از شعار «کارگران و خلق‌های ستمدیده جهان، متحد شوید!» پیروی می‌کردند، چنان امیدی را برای نجات بشریت به وجود آورد که در شکست فاشیسم، ارتش سرخ در اروپا و ارتش توده‌ای چین در آسیا نقشی تعیین‌کننده ایفا کردند و شرایط را برای پیروزی سوسیالیسم در سراسر جهان مساعدتر ساختند.

اما در جهان هیچ راه هموار و مستقیمی وجود ندارد. پس از مرگ استالین - قهرمان مقاومت استالینگراد که در سوگواری‌اش میلیون‌ها انسان در سراسر جهان گریستند - انحراف در رهبری حزب کمونیست شوروی مسلط شد. رویزیونیسم به رهبری نیکیتا خروشچف، با قضاوت یک‌جانبه درباره دوران رهبری استالین و نفی کامل دست‌آوردهای عظیم خلق‌های شوروی، راه را برای بازگشت سرمایه‌داری در اتحاد شوروی هموار کرد. بدون شک این تغییر جهت خروشچف و پیروان او، لطمه عظیمی به پیکار پیروزمندان کارگران جهان برای پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم وارد ساخت. اما ادامه‌دهندگان جنبش کارگری و کمونیستی جهان در برابر این گرایش پسروانه (که برخی آن را «پایان تاریخ» و پیروزی نظام سرمایه‌داری نامیدند) ایستادند. در شرقی که لنین در سال ۱۹۲۲ تأکید کرده بود انقلاب جهانی را ادامه خواهد داد، مائوتسه‌دونگ در رأس حزب کمونیست چین پرچم سرخ و پیروزمند اکتبر را در برابر رویزیونیست‌های جدید برافراشت و کارگران و انقلابیون جهان را به ادامه راه اکتبر در دفاع از کمونیسم فراخواند.

حزب رنجبران ایران - که ادامه‌دهنده نه شکل پیرو این راه، از جمله «سازمان انقلابی»، بود - با نقد حزب توده ایران و خط‌مشی رفرمیستی و رویزیونیستی آن که تحت هدایت مسکو حرکت می‌کرد، در اوایل دهه چهل پرچم انقلابی دو اکتبر را برافراشت و تا به امروز با تمام نیرو و استوار، با گذار از سختی‌ها، در مسیر راستین دو انقلاب جهانی پرولتری گام برمی‌دارد.

حزب رنجبران ایران

۲۰ سپتامبر ۲۰۲۶ / ۳۰ شهریور ۱۴۰۵

اقتصاد جنگی یا جنگ اقتصادی ... بقیه از صفحه ۱

سودهای هنگفت ناشی از فروش تسلیحات و نفت گران به کشورهای مختلف روبه‌رو شده است. با این حال، جنگ با ایران مشکلات اقتصادی آمریکا و روابط بین‌المللی آن را تحت تأثیر قرار داده و فشار مضاعف سیاسی و اقتصادی بر آن وارد کرده است.

۲. اقتصاد ایران

ایران نیز مانند آمریکا قبل از جنگ وضعیت مناسبی نداشت و گران شدن اجناس به امری روزمره تبدیل شده بود. رژیم ایران با اعتراضات دوره‌ای گسترده روبه‌رو بود و نمی‌توانست اقتصاد بحران‌زده ایران را مدیریت کند.

تمرکز ایران بر رشد فناوری‌های نظامی و گسترش پایه‌های اجتماعی در میان اقشار معینی از توده‌های ستمدیده و تحقیرشده عرب بود. در عین حال، اقتصاد نئولیبرالیستی ایران نمی‌توانست نه بر بحران‌های اقتصادی خود فائق آید و نه از چنگال مناسبات سرمایه‌داری امپریالیستی بگریزد؛ مناسباتی که از سوی یک کشور هژمونیک منطقه‌ای با امپریالیسمی پیوند خورده است که میلیون‌ها نفر را پس از جنگ جهانی دوم به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم کشته و زخمی کرده و به رهبر جهان امپریالیستی تبدیل شده است.

۲. پیدا کردن افراد فعال و ایجاد اعتماد و ارتباط پایدار میان آن‌ها؛
۳. تبدیل نارضایتی‌های پراکنده به مطالبه مشترک؛
۴. تبدیل مطالبه مشترک به عمل جمعی و سازمان‌یافته؛
۵. ایجاد تشکلهای و شبکه‌های مستقل، حتی اگر در ابتدا کوچک باشند؛
۶. پیوند دادن تشکلهای و مبارزات پراکنده با یکدیگر؛
۷. از هر مبارزه، جمع‌بندی و تجربه سیاسی استخراج کردن.

حزب ما باید خود را تمام و کمال در خدمت سازمان‌یابی طبقه کارگر و فرودستان برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگری بگذارد و در قلب توده‌ها استخوان‌بندی تشکیلاتی پیشرو خود را استوار سازد.

به پیش برای ایجاد وسیع‌ترین صف مستقل کارگری ضد جنگ تجاوزکارانه آمریکا و اسرائیل! نه به امپریالیسم و سرمایه‌داری، آری به نان، کار، سوسیالیسم!

محسن رضوانی

دو انقلاب اکتبر در فاصله سه دهه بقیه از صفحه ۱

پیروزی برسند.

لنین در جمع‌بندی از پیروزی حزب بلشویک روی سه نکته تأکید دارد: ۱. تمرکز کار در میان کارگران که آن را نکته‌ای کلیدی توصیف می‌کند؛ ۲. دفاع از اصول مارکسیسم و تلفیق آن با شرایط مشخص روسیه؛ ۳. حرکت از خواست توده‌ها و ارائه سیاست‌هایی که با مطالبات آن‌ها تطابق داشته باشد.

مائوتسه‌دونگ ضمن یادآوری این که «توپخانه‌های انقلاب اکتبر، مارکسیسم را به چین پرتاب کرد»، به‌کارگیری آن در چین و تلفیقش با شرایط یک کشور نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودال را تعیین‌کننده می‌داند. پس از بیش از یک دهه انحرافات راست و چپ در خط‌مشی حزب کمونیست چین، در نهایت خط‌مشی درستی منطبق با شرایط چین حاصل می‌شود؛ به‌طوری که نیروی انقلاب (کارگران و دهقانان) در راهپیمایی طولانی مسلحانه و از طریق محاصره شهرها از راه روستاها علیه سه دشمن انقلاب دموکراتیک نوین، به رهبری طبقه کارگر سازمان‌دهی و مشخص می‌گردد.

پیروزی این دو انقلاب - یکی در اروپا و دیگری در کشوری آسیایی و در فاصله زمانی کوتاهی از یکدیگر - تحت رهبری احزاب کمونیستی که



بارها متخصصان اقتصادی، رانت را مایه فساد، دیکتاتوری و بلایای بیشتر اجتماعی دانسته و به رژیم پیشنهادهایی برای جلوگیری از آن داده‌اند؛ اما به علت منافع مادی شخصی که دولتیان در این نوع رانت‌ها دارند، پرونده‌های مربوط به آن‌ها عملاً یا مسکوت گذاشته شده‌اند یا با سهل‌انگاری عمدی به فراموشی سپرده شده‌اند.

روزبه‌روز دولت وظایف بیشتری را از خود سلب می‌کند. بسیاری از نهادهای دولتی فروخته شده یا به سرمایه‌داری خصولتی واگذار شده‌اند.

فساد مانند ویروس است و اگر جلوی آن گرفته نشود، به یک اپیدمی اجتماعی تبدیل می‌شود. امروز حتی برخی آبدارچی‌های ادارات نیز درگیر رشوه‌گیری هستند.

فساد مالی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی تأثیرات مخربی بر جامعه گذاشته است؛ از جمله توسل به فریب و کلاهبرداری، بی‌اعتمادی در معاملات روزمره اقتصادی، عدم اعتماد به نزدیکان و دوستان و کاهش تمایل به سرمایه‌گذاری.

نتیجه آن است که اعتماد سیاسی به دولت، که پیش‌تر در انحصار گروهی از خودی‌های حکومتی بود، اکنون به نفعی عمیق در طبقات پایین و حتی متوسط جامعه نسبت به دولت تبدیل شده است.

۵. اقتصاد جنگی و تاب‌آوری اقتصاد ایران

آنچه تا حدی تاب‌آوری اقتصادی ایران را امکان‌پذیر کرده است، از جنگ ایران و عراق آغاز شد.

سیستم کوپنی، کمک‌های غذایی، ساختارهای چندلایه در اقتصاد، امنیت و سیاست، یارانه‌ها و فروش دلار در بازار داخلی، تحمیل تورم دورقمی به مدت طولانی، دور زدن تحریم‌ها با استفاده از بازار کشورهای همسایه و... در بلندمدت سبب شد تحریم‌ها و فشار اقتصادی برای مردم به یک امر عمومی تبدیل شود و مردم تحت فشار دولت، اقتصاد جنگی و کمبود کالاها را تحمل کنند.

تبعات آن، سازمان‌دهی اقتصادی جنگی، به‌صورت نامحسوس در شرایط غیرجنگی، بود. اما اکنون که کشور وارد یک جنگ نظامی و اقتصادی شده و اقتصاد جنگی در داخل با جنگ اقتصادی از سوی آمریکا در خارج به واقعیت تبدیل شده است، کل اقتصاد منطقه و حتی جهان دچار تأثیرات پایداری از آن شده است.

بحران اقتصادی و تورم افسارگسیخته کنونی، نتیجه دهه‌ها اقتصاد جنگی نامحسوس و همچنین جنگ اقتصادی بوده است.

تحریم‌ها بیش از یک دهه قبل از جنگ آغاز شدند. زمانی که تحریم‌های سازمان ملل،

مدیریت صنعتی، جز وابستگی به دولت، نداشتند، باعث کاهش تولید عمومی و رسیدن کارخانه‌ها به مرز ورشکستگی شد. اما در عوض آفازده‌ها به سودهای هنگفتی دست یافتند.

۴. رشد تورمی

اگر رشد تورمی ایران را بررسی کنیم، تقریباً در اکثر سال‌ها دو رقمی بوده است. برخی آمارها از سه‌رقمی شدن نرخ تورم در بعضی مناطق و در مورد کالاهای خاص، پس از جنگ ۴۰ روزه، سخن می‌گویند.

رشد تورمی ایران در سال ۱۴۰۵ بین ۶۰ تا ۸۸ درصد، با تفاوت در مناطق و اقلام مختلف، گزارش شده است. این تورم عمدتاً بر مواد غذایی متمرکز است. بر اساس آمارهای تورمی، سطح حداقل درآمد برای یک زندگی متوسط رو به پایین، بین ۶۵ تا ۷۰ میلیون تومان برآورد شده است.

کاهش صادرات نفتی از طریق تنگه هرمز، باعث رشد سریع فعالیت جاده‌های مواصلاتی برای ورود و خروج کالا شده است. ظاهراً بازارها پر از کالاهای مورد نیاز هستند، ولی به علت رشد بیکاری و کاهش درآمد اکثریت مردم و همزمان افزایش سرسام‌آور قیمت کالاهای اساسی، امکان دسترسی بخش وسیعی از مردم، به‌ویژه کارگران و زحمتکشان، به این کالاها بسیار کمتر از گذشته شده است.

با تمام این عوامل، اقتصاد ایران در طی ۴۷ سال توانسته است از بسیاری از تحریم‌های غرب و فشارهای اقتصادی، با دور زدن تحریم‌ها و استفاده از بازارهای بین‌المللی، قاچاق، پول‌شویی و... راه فراری بیابد.

به همین دلیل، توان تاب‌آوری اقتصاد ایران بیش از گذشته است؛ اما هزینه این تاب‌آوری را فرودستان جامعه با پرداخت پول بیشتر و خالی‌تر شدن سفره‌هایشان پرداخته‌اند.

یکی از اساسی‌ترین مشکلاتی که رژیم جمهوری اسلامی نمی‌تواند حل کند، اجازه دادن به مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های کلان جامعه است. این پاشنه آشیل، نه فقط جامعه ایران بلکه همه جوامع سرمایه‌داری، تا زمان وجود جمهوری اسلامی ادامه خواهد داشت.

این عامل مهم، یعنی عدم حضور نمایندگان واقعی مردم، خود باعث فسادهای گسترده‌ای شده است؛ فسادهایی که به میلیاردها دلار می‌رسند.

رانت در رژیم اسلامی و اقتصاد آن فقط یک فساد در سطح بالای جامعه نیست، بلکه پیامد حاکمیت یک طبقه فاسد سرمایه‌داری است که با سیاست‌های خود اقتصاد، فرهنگ و روابط اجتماعی را به سوی ویرانی، فساد و بی‌برنامگی بیشتر سوق داده است.

اقتصاد ایران از سال ۱۳۵۷ تا به حال بسیار بزرگ‌تر و جان‌سخت‌تر شده است. جمعیت ۳۲ میلیونی ایران به بیش از ۹۱ میلیون نفر رسیده و همه این‌ها سرمایه‌هایی هستند که اگر به‌خوبی مدیریت شوند، قادر به حل مشکلات اقتصادی ایران خواهند بود.

مشکل اساسی اقتصاد ایران، علاوه بر سرمایه‌داری بودن آن، حضور یک سرمایه‌داری مافیایی، رانت‌خوار و فاسد است که سرمایه‌داری خصولتی ایران را در دست دارد؛ سرمایه‌ای که بخش بزرگی از آن دولتی است و بخش کوچک‌ترش نیز توسط اعوان و انصار دولت به‌صورت خصوصی اداره می‌شود.

نقش نظامیان ایران در اقتصاد دولتی، بخش بزرگ دیگری است که توسط رفسنجانی پس از جنگ ایران و عراق وارد فعالیت اقتصادی شد و قدم‌به‌قدم بر بخش‌هایی از آن مسلط گردید. رژیم جمهوری اسلامی تمامی مختصات یک اقتصاد نئولیبرالی را که طراحان آن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بودند، به مرحله اجرا گذاشت.

۳. اقتصاد ایران بعد از رفسنجانی

ایران پس از دوره رفسنجانی، تحت عنوان بازسازی پس از جنگ، وارد سیستم بازار غرب شد و اقتصاد نئولیبرالیستی را وارد مناسبات سرمایه‌داری کرد.

رژیم جمهوری اسلامی تمامی مختصات یک اقتصاد نئولیبرالی را که طراحان آن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بودند، به مرحله اجرا گذاشت.

نئولیبرالیسم اقتصادی خواهان کاهش سهم دولت در اقتصاد، سیال شدن دستمزدها، گسترده‌تر شدن نقش شرکت‌های سرمایه‌داری در کنترل بازار، از بین بردن سازمان‌های کارگری مانند سندیکاها و اتحادیه‌ها و، در نهایت، آزادسازی نرخ ارز ملی است. در طی این مدت، سازمان‌های کارگری سرکوب شدند، نقش بخش خصوصی پررنگ‌تر شد و بخش دولتی عملاً به بخش خصولتی پیوست.

قرض‌های ایران از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بسیار زیاد نبود، ولی دولت توانست در مدت کوتاهی آن را به صفر برساند. قرض‌دار نبودن دولت به مفهوم بریدن از اقتصاد نئولیبرالی نبود؛ زیرا پس از پایان بدهی‌های دولت ایران، سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با فراز و فرودهایی ادامه یافت.

بسیاری از منابع عمومی که تحت کنترل دولت بود به بخش خصوصی فروخته شد. آخوندها و پسرانشان، که به آفازده‌ها معروف‌اند، عملاً کنترل بیشتر شرکت‌ها، حتی شرکت‌های خصولتی، را نیز در دست گرفتند. رانت‌های بی‌در و پیکر به کسانی که هیچ تجربه‌ای در



هیچ جامعه سرمایه‌داری بدون تشکل نیست. سازمان‌دهی با دقت بالا و بر مبنای تأمین سود، یکی از دستاوردهای سرمایه‌داری است. اما کارگران و زحمتکشان، که اکثریت جوامع از جمله جامعه ایران را تشکیل می‌دهند، هنوز حزب خود، یعنی حزب کمونیست واحد و سراسری، را ندارند. هنوز با وجود تمام فداکاری‌ها و کشتارهای طولانی و گسترده‌ای که توسط حاکمیت سرمایه‌داری شاهنشاهی و جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل شده است، به خواسته‌های خود دست نیافته‌اند. تا زمانی که این مشکل اساسی حل نشود، بربریت سرمایه‌داری، چه سرمایه‌داری امپریالیستی و چه سرمایه‌داری کشورهای پیرامونی، ادامه خواهد داشت.

مهران پیامی

حلقه گمشده ۲۸ مرداد.... بقیه از صفحه ۱

منتشرشده دولت ایالات متحده، بخشی مستقل را به «برنامه‌ریزی و اجرای عملیات TPAJAX» اختصاص داده است. برنامه‌ریزی سیاسی، تأمین مالی، تبلیغات، ارتباط با شبکه‌های نظامی و سیاسی و تلاش برای به حرکت درآوردن نیروهای خیابانی اجزای این عملیات بودند.

آیزنهاور چند هفته بعد در یادداشت روزانه خود نوشت:

«تحول اخیر دیگری که ما به تحقق آن کمک کردیم، بازگرداندن شاه به قدرت در ایران و حذف مصدق بود.»

و بلافاصله افزود:

«کارهایی که ما انجام دادیم، مخفیانه بودند.»

(۱)

بنابراین نقطه آغاز در تحلیل باید روشن باشد. کودتا محصول اشتباه حزب توده، اختلاف مصدق و کاشانی یا شکاف‌های جبهه ملی نبود. تصمیم به کنار زدن مصدق و سازمان دادن عملیات برای تحقق آن از سیاست آمریکا و انگلیس برخاست. اختلافات، ضعف‌ها و نیروهای داخلی پرسش دیگری را پاسخ می‌دهند مبنی بر آنکه این تعرض خارجی چگونه توانست در جامعه ایران نیروی لازم برای موفقیت خود، دست و پا کند؟ مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت نیز فقط بر سر چند درصد بیشتر یا کمتر از درآمد نفت نبود. مسئله حاکمیت بود: چه کسی حق دارد

مازراتی و بنزهای مدل بالا به وفور برای رفت‌وآمد فرزندان آنان به مدرسه استفاده می‌شود، در کمتر کشوری می‌توان چنین شکاف عظیمی از نابرابری ثروت را مشاهده کرد.

البته روشن است که بخشی از بحران و تورم کنونی اقتصادی ناشی از حضور انگلی چنین اقشار فاسدی است. برای برون‌رفت از این بحران، باید حکومتی را که از آنان دفاع می‌کند و نماینده منافع آن‌هاست، از میان برداشت. در مقاله «جنبش‌های اجتماعی به خیابان باز می‌گردند»، به این روند اشاره شده بود که فرودستان جامعه نمی‌توانند همواره به علت جنگ نظامی و اقتصادی بر خواسته‌های خود سرپوش بگذارند.

اکنون روشن است که در شرایط کنونی، که نه جنگ و نه صلح در جریان است، بازنشستگان و کارگران اعتراضات خود را آغاز کرده‌اند. همه مردم خواهان نان، به مفهوم تأمین یک زندگی در چهارچوب استانداردهای بین‌المللی؛ کار، به مفهوم حقی عمومی که همه شهروندان باید از آن بهره‌مند باشند؛ و آزادی، به مفهوم آزادی تشکل‌های صنفی و سیاسی و به رسمیت شناخته شدن حقوق دموکراتیک، از جمله در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی، هستند. می‌توان گفت که تقریباً تمامی این حقوق توسط دولت زیر پا گذاشته شده است.

وقتی بازنشستگان فریاد می‌زنند «مدیر دزد نمی‌خواهیم»، این پاسخی به یک تقابل طبقاتی است. آنان در تحصن‌های اعتراضی خود از مشکلات دارو و درمان، حقوق‌ها، دزدی در صندوق‌های بازنشستگی، عدم توازن حقوق‌ها و بی‌لیاقتی مدیران اجرایی سخن می‌گویند؛ مشکلاتی که بسیاری از آن‌ها با دیگر فرودستان اجتماعی مشترک است.

اما کافی نیست از جنبش‌های کارگری، بازنشستگان و دیگر فرودستان اجتماعی سخن بگوییم و در عین حال تجربیات جنبش‌های دیگر کشورها را بازتاب ندهیم. تجربه انقلاب‌های دیگر کشورها نشان می‌دهد که در این چارچوب‌ها راهی جز انقلاب اجتماعی برای حل دردهای بی‌پاسخ جامعه وجود ندارد. نزدیک به صد سال پیش، شاعر بلندآوازه ایران گفت: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.» راهی که همواره با موانع و سرکوب حاکمان، از تحقق آن جلوگیری شده است.

اگر کارگران و زحمتکشان حزب خود را به وجود نیاورند و اگر کمونیست‌ها در این راستا به وحدت نرسند، همه موضوعات گفته‌شده بیش از آنکه به تغییر جهان‌آکنده از حقارت انسانی، استثمار و ستمگری منجر شود، به موضوعی برای تفسیر تبدیل خواهد شد.

آیا هر تشکلی پاسخگوی این مشکل است؟

برجام و سپس تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا شروع شد، ایران دهه‌ها بود که در اقتصاد جنگی می‌زیست و جنگ اقتصادی را پیش می‌برد. تنها مدت کوتاهی پس از جنگ ایران و عراق و امضای برجام، فشار اقتصادی بر ایران کاهش یافته بود.

در این زمینه نمی‌توان آمریکا را، که در تمام طول بیش از دو قرن عمر خود تقریباً همواره در جنگ بوده است، با رژیم یک کشور هژمونیک منطقه‌ای مانند ایران مقایسه کرد. آمریکا بازتاب تمدن و اقتصاد اروپا در آنجاست، در حالی که ایران وارث یک کشور استبدادزده پادشاهی است که هنوز در قالبی مذهبی در همان ساختار باقی مانده است.

اقتصاد جهان

اقتصاد جهان سرمایه‌داری آنچنان درهم‌تنیده است که مانند زنجیره‌ای به هم وصل شده و هر تکان در یک بخش، سایر بخش‌ها را نیز به حرکت درمی‌آورد یا متوقف می‌کند.

اقتصاد ایران نیز در دوران امپریالیسم و درهم‌تنیدگی با سرمایه‌داری جهانی شکل گرفته است. به همین دلیل، انقلاب ایران هم می‌تواند تأثیراتی در دیگر کشورهای منطقه و جهان بر جای بگذارد. در عین حال رشد سرمایه‌داری در ایران و تقاضا برای رشد بازارهای سرمایه در خاورمیانه و مسلط شدن و یا شریک شدن در آنها توسط ایران یکی دیگر از مولفه‌های شروع و ادامه جنگ است.

روشن است که تجاوز نظامی آمریکا را با دو مولفه می‌توان توضیح داد ۱- بحران بین المللی سرمایه ناشی از رشد کشورهای نوظهور و روند تغییر قطب‌های قبلی به قطب‌های جدید قدرت ۲- نا کارآمدی کل سیستم سرمایه‌داری در خدمت بشریت و انگلی شدن هرچه بیشتر آن

اقتصاد کنونی در ایران فاصله‌های طبقاتی را به‌شدت افزایش داده است، شمال تهران با دیگر نقاط کشور از لحاظ ثروت و امکانات اجتماعی قابل مقایسه نیست.

شکاف‌های اجتماعی صورت‌های گوناگونی در جامعه به خود گرفته‌اند. این مسئله را حتی در نوسازی خدمات اجتماعی نیز می‌توان مشاهده کرد. در برخی شهرها هنوز بسیاری از خیابان‌های حاشیه شهرها آسفالت نشده‌اند. خدمات بهداشتی و سرویس‌های اجتماعی به‌شدت نازل هستند و فقر چهره خود را نشان می‌دهد.

در حالی که در شمال تهران با رستوران‌ها، هتل‌ها و آپارتمان‌های بسیار مجلل و درآمدهای حیرت‌انگیز روبه‌رو هستیم، کودکان بسیاری از روستاها باید کیلومترها برای رفتن به مدرسه، در زمستان و تابستان، پیاده‌روی کنند.

در حالی که در طبقات ثروتمند، خودروهای



نشان می‌دهند، برای مقابله با آن تدارکاتی را آغاز کرده بود.

از این رو برای هر جستجوگر این پرسش پیش می‌آید که اگر کودتا پس از شکست نخست هنوز برای تحقق هدف خود به سازمان‌دهی و نیرو نیاز داشت و در مقابل نیز نیرویی سازمان‌یافته وجود داشت که خطر را می‌شناخت، چرا این ظرفیت نتوانست در لحظه تعیین‌کننده به نیرویی مؤثر برای مقابله با کودتا تبدیل شود؟ پاسخ به این پرسش ما را به سوی دیگر «حلقه گمشده ۲۸ مرداد» می‌برد.

ادامه دارد

صفا مرداد ۱۴۰۵

یادداشت‌ها و منابع

(۱) Dwight D. Eisenhower, Entry Diary, 1953 October 8, در Relations Foreign, States United the of Iran, 1954-1952, سند ۳۲۸. آیین‌هاور از نقش آمریکا در بازگرداندن شاه و کنار زدن مصدق سخن می‌گوید و اقدامات انجام‌شده را «مخفیانه» توصیف می‌کند.

(۲) United the of Relations Foreign, States, 1954-1952, Vol. X, Iran, 1951-1954, سند ۹۲، گزارش مربوط به سیاست بریتانیا در بحران نفت، ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱. (۳) یونس پارسا بناب، «سلفیست‌ها کیستند و چه می‌گویند؟»، بخش دوم؛ درباره همکاری فدائیان اسلام با کاشانی، بقائی و حائری‌زاده و نقش آنان در مقابله با دولت مصدق. برای زمینه گسترده‌تر تاریخی: یونس پارسا بناب، تاریخ صد ساله احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران (۱۲۸۴-۱۳۸۴)، جلد اول، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، واشنگتن، ۱۳۸۳.

(۴) Ashraf Ahmad, "Socioeco- Role Political and nomic Iranica dia", به‌ویژه درباره ناهمگونی سیاسی بازار در جریان نهضت ملی، حمایت بخش بزرگی از بازاریان از مصدق تا پایان دولت او و مشارکت بخش دیگری از نیروهای بازار در حوادث منتهی به کودتا.

(۵) Memorandum Station CIA, Au- 28, 1953 gust, Iran, FRUS, 1954-1951, سند ۳۰۶؛ درباره فراهم کردن زمینه و ایجاد «جرقه» تظاهرات ۱۹ اوت.

۲۸ مرداد است. اما درباره کاشانی، مسئله مهم‌تر جایگاهی است که او و شبکه سیاسی - اجتماعی پیرامونش در شکستن جبهه نهضت ملی پیدا کردند. این جابه‌جایی را نمی‌توان تنها با اختلاف شخصیت‌ها توضیح داد. ائتلاف ملی شدن نفت از نیروهایی با موقعیت‌ها و منافع طبقاتی متفاوت تشکیل شده بود و با گسترش بحران سیاسی و اقتصادی و عمیق‌تر شدن رویارویی دولت با دربار و ساختارهای سنتی قدرت، تضادهای درونی آن آشکارتر شد. بخش‌هایی از بازار و نیروهای مذهبی از مصدق فاصله گرفتند و برخی سرانجام در کنار مخالفان دولت قرار گرفتند؛ در همان حال، بخش‌هایی از بازار تا پایان از مصدق حمایت کردند. (۵)

شکستن ائتلاف نهضت ملی در نتیجه فقط حاصل اختلاف مصدق، کاشانی یا بقائی نبود؛ بیان سیاسی تضادهای یک جبهه اجتماعی ناهمگون نیز بود. کودتا این تضادها را به وجود نیآورد، اما بر آنها تکیه کرد و بخشی از نیروهای جداشده از نهضت ملی را در خدمت براندازی دولت به کار گرفت. جاه‌طلبی سیاسی، رقابت بر سر قدرت، اختلاف طبقاتی، کشمکش دربار با دولت و جدایی نیروهای سابق نهضت ملی پیش از عملیات آمریکا وجود داشتند. دستگاه کودتا این شکاف‌ها را شناسایی کرد، بر برخی از آنها تکیه زد و کوشید نیروهای پراکنده مخالف دولت را در جهت هدفی واحد به حرکت درآورد. یکی از گزارش‌های بعدی CIA می‌گوید عوامل بومی آن «زمینه را فراهم کردند» و «جرقه‌ای» را زدند که تظاهرات ۱۹ اوت را به حرکت درآورد. (۴)

کودتا محصول سیاست و سازمان‌دهی امپریالیستی بود؛ اما برای موفقیت خود ناگزیر بود در داخل ایران متحد، شبکه اجتماعی و نیروی اجرایی پیدا کند.

تا اینجا یک سوی مسئله روشن می‌شود. شکست نخستین اقدام کودتا به معنای پایان پروژه براندازی نبود. نیروی خارجی‌ای که آن را سازمان داده بود هنوز در میدان بود و در داخل نیز شکاف‌ها و نیروهایی وجود داشتند که می‌شد برای ادامه عملیات بر آنها تکیه کرد. سه روز میان ۲۵ تا ۲۸ مرداد، زمان پیوند خوردن دوباره این دو عامل بود: ادامه سازمان‌دهی کودتا از بیرون و فعال شدن نیروهایی در درون جامعه ایران.

اما این هنوز تمام ماجرا نیست. در سوی دیگر صحنه نیز جامعه‌ای بی‌حرکت قرار نداشت. حزب توده، بزرگ‌ترین نیروی سازمان‌یافته چپ ایران، از نفوذ کارگری، شبکه تشکیلاتی و سازمان مخفی نظامی برخوردار بود؛ خطر کودتا را نیز می‌شناخت و، چنان‌که اسناد

درباره یکی از اساسی‌ترین منابع کشور تصمیم بگیرد؟ اسناد بریتانیا نشان می‌دهند که در اوج بحران امید به روی کار آمدن «یک دولت معقول‌تر ایرانی» وجود داشت که بتوان با آن به توافق رسید. (۲) معنای سیاسی این عبارت روشن بود؛ به این معنی دولتی که حاضر نبود مناسبات پیشین را بپذیرد، باید جای خود را به دولتی می‌داد که بتوان با آن کنار آمد.

مصدق در متن همین رویارویی از یک نخست‌وزیر معمولی فراتر رفت و به رهبر یک جنبش ملی ضد استعماری تبدیل شد. اما آن جنبش از طبقات و نیروهای متفاوتی تشکیل می‌شد: طبقه متوسط شهری، بخش‌هایی از بازار و بورژوازی ملی، روشنفکران، کارگران، نیروهای مذهبی و ملی‌گرایان. مقابله آنان با سلطه انگلیس واقعی بود؛ تفاوت منافع و اهداف اجتماعی آنان نیز واقعی بود.

مصدق یک رهبر ملی ضد استعمار بود، نه یک انقلابی اجتماعی. قدرت تاریخی او در دفاع از حاکمیت ملی قرار داشت و محدودیت او نیز از افق اجتماعی و طبقاتی همان جنبشی برمی‌خاست که نمایندگی می‌کرد. نمی‌توان از بورژوازی ملی انتظار داشت وظایف تاریخی طبقه کارگر را بر عهده گیرد. مسئله این نبود که چرا مصدق همچون یک انقلابی پرولتری عمل نکرد؛ او چنین نیرویی را نمایندگی نمی‌کرد. مسئله برای کمونیست‌ها این بود که آیا می‌توانستند ضمن دفاع قاطع از جنبش ملی در برابر امپریالیسم، محدودیت‌های تاریخی متحد خود را بشناسند و نیروی مستقل طبقه کارگر را در درون همین مبارزه پرورش دهند.

سی تیر نشان داده بود که ورود مستقیم مردم می‌تواند توازن نیروها را تغییر دهد. آنچه حل نشده باقی ماند، چگونگی تبدیل این حضور اجتماعی به نیرویی سازمان‌یافته بود که در لحظه بحران بتواند از دستاورد خود دفاع کند. در ماه‌های منتهی به کودتا، جبهه‌ای که ملی شدن نفت را پیش برده بود دیگر جبهه سابق نبود. اختلاف آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی با مصدق تنها تقابل دو شخصیت سیاسی نبود. کاشانی نفوذ واقعی در میان بخش‌هایی از بازار و شبکه‌های مذهبی داشت و اسناد آمریکایی نیز توان او برای بسیج بخش‌هایی از بازار را مورد توجه قرار داده‌اند. بقائی، حائری‌زاده و نیروهای دیگری که زمانی در کنار نهضت ملی بودند به مخالفان دولت پیوستند. رفیق یونس پارسا بناب نیز در بررسی این دوره به همکاری فدائیان اسلام با مجموعه نیروهای مخالف مصدق و کمک آنان به کودتاچیان اشاره کرده است. (۳)

پول و امکانات مالی آمریکا در سازمان دادن عملیات کودتا، از جمله در فعالیت‌های تبلیغاتی و خیابانی، بخشی از تاریخ مستند



کردستان، مقاومت و همبستگی؛ از ۱۳۵۷ تا اعتصاب امروز



کردستان، مقاومت و همبستگی؛ از ۱۳۵۷ تا
اعتصاب امروز

از مسئله ملی تا مبارزه طبقاتی؛ جایگاه
طبقه کارگر در برابر سرمایه، امپریالیسم و
ناسیونالیسم

اعتصاب ۲۵ شهریور ۱۴۰۵ در شهرهای مختلف کردستان و مناطق کردنشین ایران—چهار سال پس از قتل حکومتی ژینا (مهسا) امینی و آغاز خیزش «زن، زندگی، آزادی»—بار دیگر توجه‌ها را به ظرفیت اعتراضی و سنت مبارزاتی مردم این منطقه جلب کرد. گزارش‌های منتشرشده از اعتصاب گسترده در شهرهایی همچون سنندج، سقز، مهاباد، بوکان، مریوان، بانه، دیواندره، کامیاران، قروه و همچنین کرمانشاه حکایت دارد.

اما اهمیت این اعتصاب را نباید صرفاً در بسته‌شدن مغازه‌ها یا تعداد شهرهای شرکت‌کننده جست‌وجو کرد. پرسش‌های بنیادی‌تر این‌هاست: این حرکت در کجای مبارزه اجتماعی و طبقاتی مردم ایران قرار می‌گیرد؟ نسبت مبارزه علیه ستم ملی با مبارزه طبقاتی چیست؟ طبقه کارگر چه جایگاهی در این مبارزه دارد؟ و در شرایطی که جنگ و دخالت قدرت‌های امپریالیستی—همراه با تلاش برای سوءاستفاده از شکاف‌های ملی و قومی—به واقعیتی عینی تبدیل شده، خط‌مشی مستقل و انقلابی طبقه کارگر چه باید باشد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، لازم است کردستان را نه به‌عنوانی یک واحد قومی

یکپارچه، بلکه به‌مثابه جامعه‌ای طبقاتی و بخشی از ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران تحلیل کنیم. کردستان؛ جامعه‌ای فراتر از یک هویت

کردستان جامعه‌ای یک‌دست نیست. در این جامعه کارگران، دهقانان، معلمان، پرستاران، دانشجویان، جویندگان کار (بیکاران)، کولبران، کارمندان، صاحبان اصناف و کسب‌وکارهای کوچک، و نیز سرمایه‌داران و صاحبان سرمایه‌های بزرگ زندگی می‌کنند. آنان ممکن است در مقطعی علیه دشمنی مشترک در کنار یکدیگر قرار گیرند، اما جایگاهشان در مناسبات تولید و توزیع و منافع اقتصادی‌شان یکسان نیست. این واقعیت، نقطه آغاز هر تحلیل مارکسیستی از مسئله کردستان است.

مبارزه علیه ستم ملی و استبداد سیاسی می‌تواند عرصه‌ای برای همبستگی میان طبقات مختلف باشد؛ اما چنین همبستگی‌ای به معنای زوال تضادهای طبقاتی نیست. سرمایه‌دار کرد و کارگر کرد، هر دو ممکن است از تبعیض ملی رنج ببرند یا در برابر استبداد سیاسی قرار گیرند، اما رابطه آن‌ها در کارخانه، کارگاه، فروشگاه یا عرصه تولید، رابطه‌ای مبتنی بر دو موقعیت متفاوت طبقاتی است. از این‌رو، تبدیل «خلق» به واحدی سیاسی بدون توجه به تضادهای طبقاتی درونی آن، عملاً طبقه کارگر را در برابر منافع طبقات دارا و بورژوازی قرار می‌دهد؛ طبقاتی که می‌تواند رهبری سیاسی جنبش ملی را به دست گیرند.

مسئله ملی و مسئله طبقاتی

یک اشتباه رایج در بخشی از جریان‌های چپ، این تصور است که پرداختن به مسئله ملی به معنای کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی است. اشتباه دیگر، برکشیدن مسئله ملی به جایگاهی است که تمام تضادهای طبقاتی را در خود منحل فرض می‌کند. هر دو رویکرد نادرست‌اند. ستم ملی واقعیتی اجتماعی و سیاسی است و نمی‌توان آن را با این ادعا که «همه مشکلات، طبقاتی هستند» نادیده گرفت. مردم کردستان حق دارند از برابری کامل سیاسی، فرهنگی و زبانی برخوردار باشند و در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود آزادانه عمل کنند. اما مبارزه برای رفع ستم ملی تنها زمانی از دیدگاه طبقه کارگر معنای رهایی‌بخش می‌یابد که از مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری جدا

نشود. رهایی ملی بدون رهایی طبقاتی، صرفاً به جابه‌جایی حاکمیت یک طبقه با طبقه‌ای دیگر می‌انجامد؛ و رهایی طبقاتی بدون مبارزه علیه ستم ملی نیز نمی‌تواند پاسخ جامعی به واقعیت‌های اجتماعی جامعه کردستان بدهد. از این منظر، وظیفه کمونیست‌ها نه نفی مسئله ملی است و نه حل کردن طبقه کارگر در جنبش‌های ناسیونالیستی؛ بلکه پیوند دادن مبارزه برای رفع ستم ملی با مبارزه مستقل طبقه کارگر برای رهایی از استثمار است.

از ۱۳۵۷ تا تجربه شوراها

تجربه کردستان پس از انقلاب ۱۳۵۷ از این زاویه اهمیت ویژه‌ای دارد. در سنج و برخی مناطق دیگر، در کنار اعتصاب‌ها و اعتراضات، اشکال گوناگونی از سازمان‌یابی مردمی و شورایی شکل گرفت. شورای شهر سنندج در فروردین ۱۳۵۸ تشکیل شد و در همان دوره، تجربه‌های ارزشمندی از سازمان‌یابی کارگری، دهقانی و اجتماعی در منطقه به وجود آمد. اهمیت این تجربه نه در تقدیس تاریخی آن، بلکه در مسئله بنیادی نهفته در دل آن است: آیا مردم زحمتکش باید صرفاً نیرویی برای تغییر حکومت باشند یا می‌توانند خود به نیروی سازمان‌یافته برای اداره جامعه تبدیل شوند؟

این پرسش همچنان زنده است. شورا از دیدگاه سوسیالیستی صرفاً یک نهاد انتخاباتی با مشورتی نیست؛ شورا زمانی حامل معنای واقعی طبقاتی خود است که کارگران و زحمتکشان بتوانند از طریق آن در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی مداخله مستقیم داشته باشند. بنابراین، بازگشت به مفهوم شورا، نگاهی نوستالژیک به سال‌های ۵۷ و ۵۸ نیست؛ بلکه طرح دوباره مسئله «قدرت از پایین» و سازمان‌یابی مستقل توده‌هاست.

اعتصاب ۲۵ شهریور؛ گامی مهم، اما نه پایان راه

در اعتصاب ۲۵ شهریور، بر اساس گزارش‌های متعدد، بازارها و کسب‌وکارهای شهری در مناطق متعددی تعطیل شدند. سنندج، سقز، مهاباد، بوکان، مریوان، بانه، دیواندره، کامیاران، قروه و دیگر شهرها در اخبار برجسته بودند و کرمانشاه نیز به این موج پیوست. همچنین گزارش‌ها از فشار نهادهای امنیتی بر کسبه، پیش و پس از اعتصاب (از جمله احضار، بازداشت، پلمب مغازه‌ها و اخذ تعهد) خبر داده‌اند. اما برای یک تحلیل طبقاتی، نباید بخش مربوط به اعتصاب کاسبکاران را بیش از حد برجسته کرد. مسئله اصلی این است که اعتصاب بازار چه زمانی می‌تواند به اعتصاب سراسری اجتماعی و سپس به اعتصاب گسترده طبقاتی تبدیل شود؟

دست‌های تجاوزگران از سر مردم خاورمیانه کوتاه



حق تعیین سرنوشت و رفع ستم ملی باید با مبارزه برای رهایی طبقه کارگر پیوند بخورد. این دو هدف نه تنها در تقابل با هم نیستند، بلکه در یک سیاست سوسیالیستی مکمل یکدیگرند. کمونیست‌ها باید برای برابری کامل ملی مبارزه کنند و هم‌زمان برای اتحاد طبقاتی کارگران تمامی ملیت‌ها تلاش نمایند. کارگر کرد نباید مجبور باشد میان «هویت قومی» و «هویت طبقاتی» دست به انتخاب بزند؛ او می‌تواند و باید هم‌زمان علیه ستم ملی و استثمار سرمایه‌داری مبارزه کند.

نه ناسیونالیسم، نه امپریالیسم؛ استقلال طبقاتی

یکی از درس‌های مهم تاریخ معاصر کردستان این است که غیبت یا ضعف یک سیاست مستقل کارگری، میدان را برای سایر نیروها باز می‌کند. اگر خط‌مشی روشنی ارائه نشود، جنبش‌های اجتماعی ممکن است تحت رهبری نیروهایی قرار گیرند که اهدافشان با منافع تاریخی طبقه کارگر همخوانی ندارد. از سوی دیگر، قدرت‌های خارجی نیز از مطالبات واقعی مردم برای اهداف ژئوپلیتیکی خود سوءاستفاده خواهند کرد.

به همین دلیل، سیاست کمونیستی باید هم‌زمان سه جبهه را در نظر بگیرد:

- ۱- مبارزه علیه سرمایه‌داری؛
 - ۲- مبارزه علیه ستم ملی و استبداد سیاسی؛
 - ۳- مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ.
- تفکیک این سه مبارزه از یکدیگر، نتایجی ناقص و انحرافی به همراه خواهد داشت: مبارزه طبقاتی بدون دفاع از حقوق ملی و دموکراتیک، به اقتصادگرایی محدود تنزل می‌یابد.

مبارزه ملی بدون استقلال طبقاتی، به دنباله‌روی از بورژوازی ملی می‌انجامد. مبارزه ضدامپریالیستی بدون مبارزه علیه استبداد داخلی، به دفاع غیرانتقادی از حکومت حاکم منجر می‌شود. سیاست مستقل طبقه کارگر باید از هر سه انحراف فاصله بگیرد.

از اعتصاب به سازمان‌یابی؛ از سازمان‌یابی به قدرت اجتماعی

اهمیت واقعی اعتصاب ۲۵ شهریور را باید در این سؤال اساسی جست‌وجو کرد: آیا چنین حرکت‌هایی می‌توانند به سازمان‌یابی مستقل کارگران و زحمتکشان منجر شوند؟

اگر اعتصاب تنها به تعطیلی یک‌روزه بازار محدود شود، ظرفیت سیاسی آن اندک خواهد بود. اما اگر این حرکت‌ها بتوانند شبکه‌های مستقل کارگری، شوراهای واقعی، تشکلهای صنفی، سازمان‌یابی زنان و جوانان و پیوند میان شهرها و بخش‌های گوناگون جامعه را تقویت کنند، آنگاه اعتصاب به تجربه‌ای

شکاف‌های ملی، قومی و سیاسی برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیکی خود سوءاستفاده می‌کنند. از منظر مارکسیستی، دفاع از حق مردم کردستان برای رفع ستم ملی نباید به حمایت از دخالت نظامی امپریالیستی تبدیل شود. در عین حال، مخالفت با امپریالیسم نیز نباید به معنای دفاع از حکومت حاکم یا چشم‌پوشی بر سرکوب و ستم ملی باشد. طبقه کارگر باید بتواند به‌طور مستقل و هم‌زمان در برابر هر دو قطب ایستادگی کند:

نه به جنگ و دخالت امپریالیستی؛ نه به سرکوب و استبداد.

این استقلال سیاسی، یک انتخاب فرعی برای جریان چپ نیست؛ بلکه شرط لازم برای تحقق یک سیاست کارگری مستقل است.

سرمایه‌داری، امپریالیسم و سوسیالیسم
در تحلیل نهایی، تضادهای اجتماعی را نمی‌توان صرفاً در سطح رقابت میان دولت‌ها یا ملت‌ها خلاصه کرد. در سطحی بنیادی‌تر، ما با نظام جهانی سرمایه‌داری روبه‌رو هستیم که در آن، دولت‌ها و قدرت‌های امپریالیستی برای حفظ و گسترش منافع اقتصادی و سیاسی خود به رقابت می‌پردازند. امپریالیسم را نباید به سیاست خارجی یک دولت خاص تقلیل داد. امپریالیسم در تحلیل مارکسیستی، مرحله و ساختاری معین از سرمایه‌داری جهانی است که در آن تمرکز سرمایه، انحصارات، سرمایه مالی، رقابت قدرت‌های بزرگ و تقسیم و بازتقسیم مناطق نفوذ به هم گره خورده‌اند. در برابر این نظام، سوسیالیسم صرفاً شعاری اخلاقی برای «عدالت» نیست؛ بلکه پروژه‌ای اجتماعی برای الغای مناسباتی است که در آن نیروی کار به کالا تبدیل شده و تولید اجتماعی تحت سلطه مالکیت و انباشت خصوصی قرار دارد. بنابراین، اگر مبارزه ملی و دموکراتیک در کردستان قرار است به رهایی واقعی منجر شود، مسئله فقط تغییر دولت موجود نیست؛ مسئله اصلی این است که چه مناسبات اجتماعی و طبقاتی جایگزین مناسبات موجود خواهند شد. این همان نقطه‌ای است که مبارزه ملی به انقلاب اجتماعی پیوند می‌خورد.

خط‌مشی مستقل طبقه کارگر
خط‌مشی سیاسی طبقه کارگر نمی‌تواند دنباله‌روی هیچ‌یک از دو جریان باشد: نه ناسیونالیسم بورژوازی و نه قدرت‌های امپریالیستی. کمونیست‌ها باید از مبارزه مردم کردستان علیه ستم ملی، تبعیض و سرکوب دفاع کنند و در عین حال بر استقلال طبقاتی و سازمانی کارگران تأکید ورزند. هدف، جایگزینی یک ستمگر با ستمگر دیگر نیست؛ هدف، ایجاد جامعه‌ای است که در آن هیچ ملتی بر ملت دیگر سلطه نداشته باشد و هیچ طبقه‌ای نیز بر طبقه‌ای دیگر حاکم نباشد. از این منظر،

بستن مغازه اقدامی اعتراضی و سیاسی است، اما جایگاه اقتصادی صاحب مغازه با کارگر مزدبگیر یکسان نیست. اعتصاب کارگری مستقیماً فرایند تولید و عرضه نیروی کار را متوقف می‌کند؛ در حالی که تعطیلی بازار، عمدتاً چرخه گردش کالا و خدمات را مختل می‌سازد. از این‌رو، اگر قرار باشد اعتصاب عمومی به نیرویی تعیین‌کننده در مبارزه اجتماعی تبدیل شود، باید بتواند کارگران، معلمان، پرستاران، کارکنان بخش خدمات، حمل‌ونقل، دانشجویان و دیگر بخش‌های مزدبگیر جامعه را نیز دربر گیرد. قدرت واقعی اعتصاب عمومی در پیوند میان توقف بازار، تولید، حمل‌ونقل و خدمات اجتماعی نهفته است. از این زاویه، اعتصاب ۲۵ شهریور تجربه‌ای مهم است، اما نه پایان راه.

سرمایه‌داری؛ ریشه مشترک استثمار
مسئله کردستان را نمی‌توان جدا از ساختار سرمایه‌داری در ایران تحلیل کرد. سرمایه‌داری حاکم، مناسبات مالکیت خصوصی، کار مزدی، انباشت سرمایه و استثمار نیروی کار را بازتولید می‌کند. کارگر کرد، فارس، عرب، بلوچ، زن و مرد در نهایت با یک رابطه اجتماعی مشترک مواجه‌اند: رابطه سرمایه و کار.

این امر به معنای انکار تفاوت‌ها یا ستم ملی نیست؛ برعکس، به معنای یافتن پایه مادی اتحاد طبقاتی است. سرمایه‌داری می‌تواند ستم ملی را با اشکال گوناگون تبعیض، توسعه نامتوازن، بیکاری، محرومیت و تمرکزگرایی سیاسی درهم‌آمیزد. بنابراین، مبارزه علیه ستم ملی و مبارزه علیه سرمایه‌داری در نقاط متعدد به یکدیگر پیوند می‌خورند.

با این حال، این پیوند تنها زمانی به نفع طبقه کارگر تمام می‌شود که این طبقه استقلال سیاسی و سازمانی خود را حفظ کند.

امپریالیسم و خطر تبدیل مسئله ملی به ابزار جنگ

در این میان، مسئله جنگ اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. جنگ سال ۲۰۲۶ میان آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی، مسئله کردستان را وارد مرحله‌ای حساس‌تر کرده است. گزارش‌هایی درباره تماس‌های دولت آمریکا با برخی رهبران جریان‌های کرد و تلاش برای بهره‌برداری از نیروهای مخالف در محاسبات جنگی، و همچنین تحلیلی از اقدامات اسرائیل برای استفاده از برخی گروه‌های مسلح در پروژه تغییر رژیم منتشر شده است.

این گزارش‌ها به هیچ‌وجه به معنای آن نیست که مردم کردستان یا تمامی نیروهای سیاسی آن، ابزار دست قدرت‌های خارجی‌اند؛ چنین تمیمی از نظر سیاسی و تحلیلی نادرست است. اما یک واقعیت انکارناپذیر وجود دارد: قدرت‌های امپریالیستی در شرایط جنگ، از



"از زیست به عاملیت؛ از سوره‌های تحت فشار تا کنش جمعی در ایران امروز" (۱)

انسان‌ها آن‌چنان که زیست می‌کنند می‌اندیشند، نه آن‌چنان که می‌اندیشند، زیست می‌کنند.

در بخش نخست این بحث، مسئله اصلی «از خودبیگانگی در عصر آگاهی» بود؛ عصری که در آن انسان بیش از هر زمان دیگری اطلاعات دارد، اما الزاماً به همان نسبت از قدرت اثرگذاری بر جهان اجتماعی برخوردار نیست. شکاف میان دانستن، فهمیدن و توانستن، به‌ویژه در شرایط ایران امروز، مسئله‌ای اساسی است. جامعه می‌بیند، تجربه می‌کند، تحلیل می‌کند و اعتراض دارد، اما میان این آگاهی و تبدیل آن به قدرت اجتماعی پایدار، فاصله‌ای جدی وجود دارد.

اما برای فهم این فاصله، شاید لازم باشد یک گام به عقب برگردیم و از خود بپرسیم: انسان چگونه می‌اندیشد و چگونه به سوره‌ای اجتماعی تبدیل می‌شود؟

عبارت مشهور مارکس که:

«انسان‌ها آن‌چنان که می‌اندیشند زندگی نمی‌کنند، بلکه شرایط اجتماعی و مادی زندگی آنان در شکل‌گیری آگاهی‌شان نقش تعیین‌کننده دارد.»

ما را به نقطه‌ای مهم می‌رساند: انسان نه در خلأ، بلکه درون مناسبات معینی زندگی می‌کند؛ مناسباتی که بر کار، درآمد، مسکن، امنیت، بدن، جنسیت، آموزش، روابط اجتماعی، رسانه، سیاست و افق آینده او اثر می‌گذارند.

اما این گزاره را نباید به یک جبرگرایی ساده تقلیل داد.

«انسان فقط محصول شرایط نیست؛ او در همان شرایط، تجربه می‌کند، تفسیر می‌کند، مقاومت می‌کند، انتخاب می‌کند و با دیگران وارد رابطه می‌شود و ضمن تغییر شرایط، خود نیز تغییر پیدا می‌کند.»

بنابراین مسئله اصلی، رابطه دیالکتیکی میان شرایط زیست، آگاهی و عاملیت است.

یکم: انسان امروز ایران چگونه زندگی می‌کند؟
برای فهم سوژگی انسان ایرانی، باید از تجربه زیسته او آغاز کرد:

کارگری که دستمزدش با هزینه زندگی تناسب ندارد؛

بازنشسته‌ای که پس از سال‌ها کار هنوز برای حقوق و درمان خود باید به خیابان بیاید؛ زنی که در زندگی روزمره با تبعیض جنسیتی و کنترل بدن و انتخاب‌هایش مواجه است؛ دانشجویی که آینده شغلی و اجتماعی خود را مبهم می‌بیند؛

به یاد رفیق گرامی، علی رسولی



در برلین از میان ما رفت. او از کادرهای آلمان (هانور و هامبورگ) بود که پس از جلسه معروف به کادرها، با انحلال طلبی خط‌کشی کرد و به تیم تحریری ستاره سرخ - که در آلمان مستقر بود و همان‌جا نیز چاپ می‌شد - پیوست. او در خارج از کشور در جریان اختلافات شرکت نکرد و در جلسات محلی حضور می‌یافت تا اینکه با تشکیل «کمیته‌های همبستگی با جنبش کارگری در ایران»، به این جمع پیوست. او مواضع بسیار محکمی درباره انحرافات تروتسکی داشت و سلسله مقالاتی را در این زمینه تألیف و ترجمه کرده بود. رفیق علی همواره خود را پیرو و طرفدار رفیق استالین می‌دانست.

او عضو نهادهای همبستگی با جنبش کارگری ایران بود و زیبایی زندگی‌اش در این است که همواره توان و تلاش خود را در خدمت رهایی طبقه کارگر و جنبش کارگری-کمونیستی ایران و جهان قرار داد. علی رسولی مترجم و نویسنده‌ای توانمند بود که در دهه پنجاه، در تحریری ستاره سرخ (نشریه سازمان انقلابی حزب توده ایران)، با قلم تیز و پرتوانش نقشی فعال در نقد روزیونیسم جدید خروش‌چفی و گرایش‌های انحلال‌طلبانه ایفا کرد.

یادش بس گرامی باد.

حزب رنجبران ایران مهرماه ۱۴۰۵

انباشته‌شونده در مبارزه اجتماعی تبدیل می‌شود. قدرت طبقه کارگر تنها در تعداد افراد نیست؛ بلکه در توان سازمان‌یافته او برای متوقف ساختن چرخ تولید و ارائه بدیلی برای اداره جامعه نهفته است.

سخن پایانی

کردستان را نباید صرفاً از دریچه ناسیونالیسم، امنیت یا ژئوپلیتیک نگریست. کردستان جامعه‌ای است با تاریخ مبارزاتی، تجربه شورا و اعتصاب، ستم ملی، تضادهای طبقاتی و نیروی عظیم کار و زحمت. اعتصاب ۲۵ شهریور ۱۴۰۵ با مشارکت شهرهای متعدد نشان داد که ظرفیت کنش جمعی همچنان زنده است. برخوردها و فشارهای امنیتی پس از اعتصاب نیز بیانگر هزینه‌های سنگینی است که شرکت‌کنندگان متحمل می‌شوند. اما آینده مبارزه را نه تعداد مغازه‌های بسته تعیین می‌کند و نه فراخوان این و آن جریان سیاسی؛ عامل تعیین‌کننده، سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر و زحمتکشان است.

ختم‌شی کمونیستی باید روشن باشد:

رفع ستم ملی و تأمین حقوق برابر؛

مبارزه علیه استبداد و سرکوب؛

مخالفت با جنگ و دخالت امپریالیستی؛

مبارزه علیه سرمایه‌داری و استثمار؛

و در نهایت، پیوند دادن همه این مبارزات با انقلاب اجتماعی و رهایی طبقه کارگر.

رهایی از ستم ملی و رهایی از استثمار سرمایه‌داری دو پروژه بیگانه از هم نیستند؛ در یک سیاست سوسیالیستی، این دو در افق مشترک به هم می‌رسند: **جامعه‌ای آزاد از سلطه ملی، طبقاتی و امپریالیستی.**

پرسش امروز کردستان فقط این نیست که «چه کسی بر کردستان حکومت کند؟» بلکه پرسش بنیادی‌تر این است: **چه کسانی باید بر سرنوشت جامعه حاکم باشند و جامعه بر چه مناسبات اقتصادی و اجتماعی بنا شود؟**

پاسخ مارکسیستی به این پرسش شفاف است: نه سلطه سرمایه، نه سلطه امپریالیسم و نه حاکمیت ناسیونالیستی بر توده‌های زحمتکش؛ بلکه قدرت سازمان‌یافته کارگران و زحمتکشان بر پایه برابری ملی و اجتماعی و در مسیر گذار به سوسیالیسم.

کافی



معلمی که با بحران معیشتی و محدودیت‌های صنفی روبه‌روست؛ جوانی که میان مهاجرت، بیکاری و آینده نامعلوم گرفتار است؛ کشاورزی که با بحران آب و تخریب محیط زیست مواجه است؛ و خانواده‌ای که زیر فشار اقتصادی، ناامنی و نگرانی از آینده زندگی می‌کند.

این‌ها صرفاً «موضوعات» مختلف اجتماعی نیستند؛ آنچه مهم است، درهم‌تنیدگی آن‌ها در تجربه زیسته انسان‌هاست. بحران اقتصادی از بحران اجتماعی جدا نیست. بحران محیط زیست از مسئله معیشت جدا نیست. مسئله زنان فقط مسئله زنان نیست؛ به خانواده، کار، بدن، قانون، فرهنگ و اقتصاد متصل است. مسئله دانشجویان فقط مسئله دانشگاه نیست؛ به آینده شغلی، آزادی اجتماعی، مهاجرت و ساختار قدرت مربوط است. از این منظر، جامعه را نمی‌توان مجموعه‌ای از گروه‌های جدا از هم دید.

دوم: سوژه چگونه ساخته می‌شود؟

سوژه اجتماعی از پیش آماده و خارج از تاریخ وجود ندارد.

انسان در متن مناسبات اجتماعی خود به تدریج درمی‌یابد که مشکل شخصی او ممکن است در واقع یک مسئله اجتماعی و عمومی باشد. وقتی یک کارگر متوجه می‌شود مشکل دستمزد او فقط مشکل خودش نیست؛ وقتی یک زن درمی‌یابد تبعیضی که تجربه می‌کند بخشی از یک ساختار گسترده‌تر است؛ وقتی دانشجویی می‌فهمد اضطراب آینده او فقط مسئله‌ای شخصی نیست؛ وقتی بازنشسته درمی‌یابد که مسئله حقوق و درمان او به سیاست‌های اقتصادی و ساختارهای قدرت مربوط است، یک تحول مهم رخ داده است: تجربه شخصی به آگاهی اجتماعی تبدیل می‌شود.

اما هنوز «عاملیت» شکل نگرفته است. آگاهی زمانی به عاملیت نزدیک می‌شود که فرد احساس کند می‌تواند در تغییر شرایطی که بر او تحمیل شده، نقشی داشته باشد. از همین جاست که مفهوم «عاملیت» اهمیت پیدا می‌کند:

«عاملیت یعنی انسان فقط کسی نباشد که وقایع اجتماعی بر او اتفاق می‌افتند؛ بلکه بتواند در تولید و تغییر آن وقایع نیز دخالت کند.»

در مقاله نخست نیز این مسئله با مفهوم «ازخودبیگانگی عاملیت» مطرح شد: انسان ممکن است بداند، بفهمد و حتی مخالف باشد، اما از توانایی اثرگذاری بر جهان اجتماعی خود فاصله گرفته باشد.

سوم: نظم مسلط چگونه عاملیت را محدود می‌کند؟

نباید عاملیت را صرفاً یک ویژگی روان‌شناختی فرد دانست. عاملیت همیشه در میدان قدرت شکل می‌گیرد. نظم مسلط فقط با زور مستقیم حکومت نمی‌کند؛ قانون، اقتصاد، بازار، رسانه، فرهنگ، ایدئولوژی، نابرابری، ترس، ناامنی و حتی عادات‌های روزمره نیز می‌توانند مرزهای آنچه انسان «ممکن» می‌داند را تعیین کنند.

فرد:

ممکن است آزادی را بخواهد، اما برای تأمین معاش مجبور باشد ساعت‌های طولانی کار کند؛

ممکن است اعتراض را درست بداند، اما هزینه اعتراض را نیز محاسبه کند؛

ممکن است به دیگری اعتماد کند، اما تجربه سرکوب، نفوذ و بی‌اعتمادی او را محتاط کند؛ ممکن است بخواهد مهاجرت کند، بماند، اعتراض کند یا سازمان پیدا کند، اما هر انتخاب درون مجموعه‌ای از محدودیت‌های واقعی صورت می‌گیرد.

«پس عاملیت به معنای آزادی مطلق انتخاب نیست؛ عاملیت یعنی توان کنش درون شرایطی که بخشی از آن‌ها خارج از اراده فرد و جمع است.» و درست به همین دلیل، بررسی عاملیت بدون بررسی ساختارهای قدرت ناقص است.

چهارم: پس از سرکوب و جنگ چه اتفاقی برای عاملیت‌ها می‌افتد؟

شرایط جنگی و سرکوب، این رابطه را پیچیده‌تر می‌کنند.

در وضعیت جنگی، امنیت و بقا می‌توانند به اولویت نخست تبدیل شوند. آینده‌ای که پیش‌تر می‌توانست یک پروژه اجتماعی و سیاسی باشد، به مسئله عبور از امروز تبدیل می‌شود.

در چنین شرایطی، انسان از خود می‌پرسد:

آیا فردا خانه‌ام امن است؟

آیا شغلم را حفظ می‌کنم؟

آیا خانواده‌ام امنیت دارند؟

آیا اطلاعاتی که دریافت می‌کنم واقعی است؟

به چه کسی می‌توانم اعتماد کنم؟

این وضعیت می‌تواند جامعه را از «کنشگر سیاسی» به «تماشاگر وقایع» تبدیل کند؛ همان خطری که در بخش نخست مقاله از آن سخن گفته شد.

سرکوب نیز فقط بدن را هدف نمی‌گیرد، بلکه تخیل سیاسی را محدود می‌کند. وقتی فرد پیشاپیش هزینه سخن گفتن، سازمان‌یابی یا اعتراض را محاسبه می‌کند، بخشی از کنترل بیرونی به خودکنترلی درونی تبدیل می‌شود. اما این تمام داستان نیست؛ سرکوب می‌تواند ترس تولید کند، اما می‌تواند تجربه مشترک بی‌عدالتی را نیز تولید کند و همین نقطه برای فهم جنبش‌های اجتماعی اهمیت دارد.

پنجم: از رنج مشترک تا مسئله مشترک

جامعه زمانی وارد مرحله جدیدی می‌شود که گروه‌های مختلف بتوانند تجربه‌های پراکنده خود را به یکدیگر مرتبط کنند:

کارگر می‌گوید: مسئله من دستمزد است.

زن می‌گوید: مسئله من آزادی و برابری است.

دانشجو می‌گوید: مسئله من آزادی دانشگاه و آینده است.

بازنشسته می‌گوید: مسئله من حقوق و منزلت است.

معلم می‌گوید: مسئله من معیشت و آموزش است.

فعال محیط زیست می‌گوید: مسئله من آب، هوا و آینده سرزمین است.

اما پرسش مهم این است: آیا این‌ها واقعاً مسائل جدا از هم هستند؟

اگر سرمایه‌گذاری، سیاست اقتصادی، ساختار قدرت، قانون، تبعیض و توزیع نابرابر منابع بر همه این حوزه‌ها اثر می‌گذارند، پس تجربه‌های متفاوت می‌توانند در سطحی عمیق‌تر به یکدیگر متصل شوند. اینجاست که مفهوم درهم‌تنیدگی جنبش‌ها اهمیت پیدا می‌کند.

ششم: جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویان، بازنشستگان و محیط زیست

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه ایران در سال‌های اخیر، ظهور و استمرار اشکال متنوع اعتراض اجتماعی است. جنبش کارگری، اعتراضات زنان، جنبش دانشجویی، اعتراض معلمان، بازنشستگان، فعالان محیط زیست و دیگر اعتراضات صنفی و اجتماعی را نباید صرفاً جزایری مستقل از یکدیگر تصور کرد. هر کدام نقطه عزیمت مشخصی دارند، تجربه و زبان خاص خود را دارند و نباید تفاوت‌های واقعی آنان را نادیده گرفت. اما در عین حال، میان آن‌ها امکان ارتباط وجود دارد.

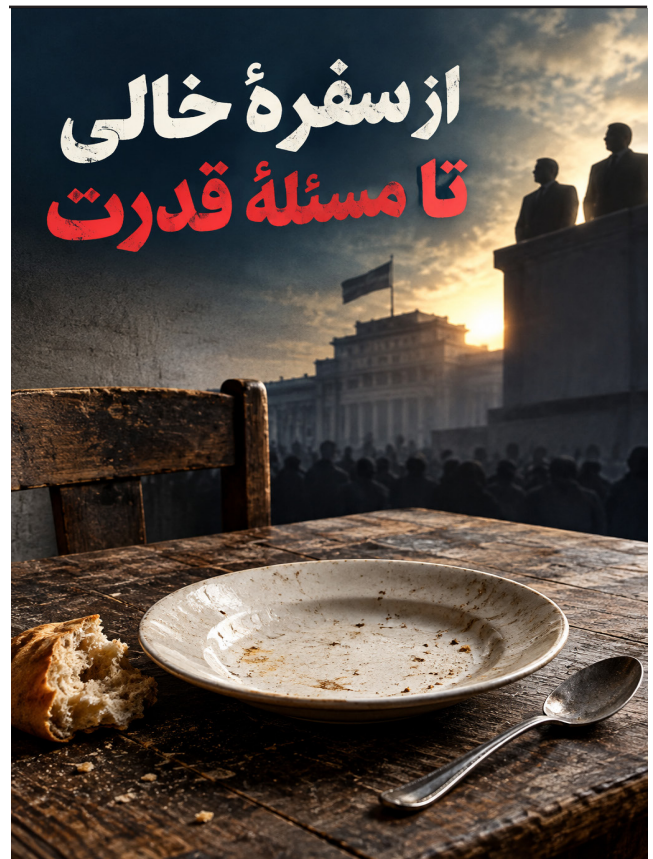
کارگر بدون مسئله زن وجود ندارد؛ زن بدون مسئله کار و معیشت وجود ندارد؛ دانشجو بدون مسئله آینده اجتماعی وجود ندارد؛ بازنشسته بدون مسئله سیاست اقتصادی وجود ندارد؛ و بحران محیط زیست بدون مسئله تولید، توزیع و سیاست عمومی قابل فهم نیست.

این به معنای یکی کردن همه جنبش‌ها نیست؛ برعکس، مسئله این است که چگونه می‌توان تفاوت‌ها را حفظ کرد و در عین حال نقاط مشترک را ساخت. این همان چیزی است که می‌تواند از «هم‌زمانی اعتراض‌ها» به «هم‌افزایی جنبش‌ها» منجر شود.

آرمان روشن

۷ سپتامبر ۲۰۲۶

(ادامه دارد)



از سفره خالی تا مسئله قدرت

از سفره خالی تا مسئله قدرت؛ گزارشی طبقاتی
از بحران اقتصادی ایران

نگاهی به وضعیت معیشتی مزدبگیران و راه‌های شکل‌گیری همبستگی کارگری از پایین بحران اقتصادی ایران دیگر در حد آمارهای رسمی و گزارش‌های اقتصادی باقی نمانده است. در زندگی روزمره کارگران، این بحران به شکل کاهش قدرت خرید، حذف تدریجی کالاهای ضروری از سفره، افزایش بدهی، کار دوم و نگرانی دائمی از آینده خود را نشان می‌دهد. کارگری که صبح به محل کار می‌رود و شب به خانه برمی‌گردد، بیش از هر چیز با این واقعیت مواجه است که درآمدش دیگر پاسخگوی هزینه‌های ابتدایی زندگی نیست. گزارش‌های منتشرشده در ماه‌های اخیر از افزایش هزینه سبد معیشت، کاهش ارزش واقعی دستمزد و گسترش فشار اقتصادی بر مزدبگیران حکایت دارند. در برخی برآوردها، هزینه زندگی یک خانواده کارگری به بیش از ۷۰ میلیون تومان رسیده است؛ رقمی که البته باید با توجه به روش محاسبه و تفاوت شهرها و خانوارها بررسی شود. در مقابل، حداقل دستمزد رسمی فاصله چشمگیری با این هزینه‌ها دارد.

اما پشت این ارقام، واقعیتی وجود دارد که در جدول‌های اقتصادی کمتر دیده می‌شود: کارگر شاغل نیز ممکن است فقیر باشد.

در اقتصاد سرمایه‌داری، دستمزد قیمت نیروی کار است؛ اما برای کارگر، همین دستمزد باید

هزینه تمام زندگی را تأمین کند. هنگامی که قیمت مسکن، خوراک، درمان و حمل‌ونقل با سرعتی بیشتر از درآمد افزایش پیدا می‌کند، کارگر برای حفظ سطح قبلی زندگی ناچار می‌شود بیشتر کار کند، از نیازهایش بزند یا به بدهی پناه ببرد.

گزارش‌هایی از وضعیت کارگران ایران نشان می‌دهد که دستمزد برخی خانوارها تنها بخش محدودی از ماه را پوشش می‌دهد و هزینه اصلی درآمد، صرف خوراک و اجاره می‌شود. در چنین شرایطی، پس‌انداز، تفریح، آموزش و حتی درمان به اموری تبدیل می‌شوند که باید از آنها صرف‌نظر کرد یا به آینده‌ای نامعلوم

موکولشان ساخت.

این وضعیت یک تناقض اساسی را آشکار می‌کند: جامعه به نیروی کار کارگران نیاز دارد، اما نظام اقتصادی موجود تضمینی برای زندگی شایسته آنان فراهم نمی‌کند.

کارخانه بدون کارگر تولید نمی‌کند؛ بیمارستان بدون پرستار نمی‌چرخد؛ حمل‌ونقل بدون راننده متوقف می‌شود و خدمات شهری بدون نیروی کار از کار می‌افتد. با این حال، کسانی که این فعالیت‌ها را ممکن می‌کنند، در بسیاری از موارد کمترین سهم را در تصمیم‌گیری درباره درآمد، شرایط کار و آینده اقتصادی خود دارند. این همان نقطه‌ای است که باید بحران معیشت را از یک مشکل فردی به یک مسئله طبقاتی تبدیل کرد.

بحران چگونه به درون محیط کار منتقل می‌شود؟

در محیط‌های تولیدی و خدماتی، فشار اقتصادی فقط در فیش حقوقی دیده نمی‌شود. می‌توان آن را در افزایش وابستگی به اضافه‌کاری، پذیرش قراردادهای نامطمئن، رقابت برای گرفتن شیفت بهتر، ترس از اخراج و کاهش توان کارگران برای اعتراض مشاهده کرد.

وقتی دستمزد برای تأمین زندگی کافی نیست، اضافه‌کاری از یک انتخاب به یک ضرورت تبدیل می‌شود. کارگری که به درآمد بیشتر نیاز دارد، ممکن است نتواند از ساعات کار

اضافی صرف‌نظر کند؛ حتی اگر خسته باشد یا شرایط کار برایش فرساینده شده باشد. از سوی دیگر، پیمانکاری و قراردادهای موقت می‌توانند رابطه میان کارگران را پیچیده‌تر کنند. کارگران یک محیط ممکن است کار مشابهی انجام دهند، اما از نظر حقوق، مزایا، امنیت شغلی و امکان اعتراض در موقعیت‌های متفاوتی قرار داشته باشند.

این تفاوت‌ها گاهی به جای آنکه به مسئله‌ای برای مبارزه مشترک تبدیل شوند، به رقابت میان خود کارگران منجر می‌شوند. کارگر رسمی ممکن است نگران از دست دادن مزایای خود باشد و کارگر پیمانکاری از ترس اخراج سکوت کند. نیروی تازه‌وارد نیز ممکن است برای حفظ شغلش، از همراهی با اعتراض دیگران فاصله بگیرد.

سرمایه‌داری فقط از طریق پایین نگه داشتن دستمزد عمل نمی‌کند؛ گاهی با پراکنده کردن نیروی کار، قدرت چانه‌زنی آن را نیز کاهش می‌دهد.

به همین دلیل، هر تلاش جدی برای همبستگی کارگری باید این تفاوت‌ها را بشناسد، نه اینکه آنها را نادیده بگیرد.

از «من مشکل دارم» تا «ما یک مسئله مشترک داریم»

سازمان‌یابی از پایین، پیش از آنکه با تشکیل یک نهاد رسمی آغاز شود، با تغییر در نحوه فهم مشکلات شروع می‌شود.

وقتی کارگری می‌گوید «حقوق من کفاف زندگی را نمی‌دهد»، هنوز مسئله در سطح تجربه فردی بیان شده است. اما اگر چندین کارگر بتوانند درباره هزینه‌های واقعی زندگی، شرایط کاری و مشکلات مشترک صحبت کنند، کم‌کم روشن می‌شود که این دشواری‌ها به یکدیگر ارتباط دارند.

در این مرحله، کار اصلی ایجاد شعارهای بزرگ نیست؛ بلکه شناخت دقیق واقعیت و ساختن اعتماد است.

کارگران باید بتوانند به این پرسش‌ها پاسخ دهند:

مهم‌ترین مشکلات مشترک ما چیست؟ کدام خواسته‌ها برای بیشترین تعداد کارگران اهمیت دارد؟

چه تفاوتی میان وضعیت بخش‌های مختلف وجود دارد؟

چه کسانی از این وضعیت آسیب بیشتری می‌بینند؟

چه موانعی بر سر راه اعتراض و همکاری وجود دارد؟

چگونه می‌توان بدون وابستگی به مدیریت یا نهادهای بیرونی، درباره مسائل خود تصمیم



گرفت؟

این پرسش‌ها ساده به نظر می‌رسند، اما پایه هر سازمان‌یابی واقعی‌اند. تشکیلی که بدون شناخت روابط واقعی میان کارگران شکل بگیرد، ممکن است در نخستین بحران از هم بپاشد.

خطاب به رفقای خارج از کشور نیز باید نوشت که نباید از بیرون برای کارگران نسخه پیچید.

یکی از خطاهای رایج در فعالیت سیاسی جنبش‌های چپ در سطح نخبگانی، نگاه کردن به کارگران به‌عنوان نیرویی است که باید صرفاً با یک برنامه آماده همراه شود. اما کارگر پیش از آنکه مخاطب یک جریان سیاسی باشد، انسانی است که در محیطی مشخص کار می‌کند، روابطی مشخص دارد، از مشکلاتی مشخص رنج می‌برد و درباره خطرات و امکانات زندگی خود تجربه مستقیم دارد. اگر سازمان‌یابی قرار است پایدار باشد، باید از همین تجربه‌ها آغاز شود.

برای مثال، در یک محیط کار ممکن است مسئله اصلی تأخیر حقوق باشد؛ در محیطی دیگر، ایمنی یا قراردادهای پیمانکاری. در جایی دیگر، کارگران ممکن است بیش از هر چیز از اخراج یا تبعیض در پرداخت مزایا نگران باشند. نمی‌توان بدون شناخت این تفاوت‌ها، یک نسخه واحد برای همه پیچید.

وظیفه فعالان کارگری و نیروهای سوسیالیست، تحمیل اراده خود به کارگران نیست؛ بلکه کمک به گسترش آگاهی، پیوند دادن تجربه‌ها، ایجاد ارتباط میان مبارزات و تقویت توان تصمیم‌گیری مستقل کارگران است.

سازمان‌یابی زمانی از پایین شکل می‌گیرد که کارگران خودشان درباره مسائل، روش‌ها و نمایندگانشان نقش تعیین‌کننده داشته باشند.

گام نخست: شناخت محیط کار و ساختن اعتماد

هیچ همبستگی پایداری بدون اعتماد شکل نمی‌گیرد. اعتماد نیز با دعوت‌های ناگهانی به حرکت‌های بزرگ به وجود نمی‌آید؛ در همکاری‌های کوچک و تجربه‌های مشترک ساخته می‌شود.

کارگران باید بتوانند بدون ترس از تحقیر یا حذف، درباره مشکلاتشان صحبت کنند. شناخت تفاوت میان کارگران رسمی و پیمانکاری، نیروهای قدیمی و جدید، بخش‌های مختلف تولید و کارکنان خدماتی، برای فهم درست موقعیت ضروری است.

در این مسیر، نباید از وجود اختلاف‌ها تعجب کرد. کارگران ممکن است درباره شیوه مبارزه، اولویت مطالبات یا میزان خطرپذیری اختلاف نظر داشته باشند. این اختلاف‌ها بخشی از

واقعیت هر حرکت اجتماعی‌اند.

مسئله مهم آن است که بتوانند بر سر مطالبات مشترک، روش‌های دموکراتیک گفت‌وگو و تصمیم‌گیری توافق کنند.

گام دوم: ساختن مطالبات مشترک و قابل سنجش

همبستگی زمانی قدرت می‌گیرد که بر خواسته‌های روشن استوار باشد. مطالبه افزایش دستمزد، اگر فقط به‌صورت یک شعار کلی مطرح شود، ممکن است به‌راحتی نادیده گرفته شود. اما اگر کارگران بتوانند هزینه‌های واقعی زندگی، میزان دستمزد، ساعات کار و فاصله درآمد و مخارج را بررسی کنند، می‌توانند خواسته‌ای مشخص‌تر و قابل دفاع‌تر مطرح کنند.

همین موضوع درباره امنیت شغلی، قراردادهای ایمنی و مزایا نیز صدق می‌کند. مطالبات باید از دل تجربه واقعی کارگران بیرون بیایند و امکان ارزیابی داشته باشند. این کار دو نتیجه مهم دارد: نخست، اختلاف‌های واقعی روشن‌تر می‌شوند؛ دوم، کارگران می‌توانند درباره اولویت‌ها و روش پیگیری آنها تصمیم جمعی بگیرند.

گام سوم: پیوند دادن محیط‌های کار

یک کارخانه به‌تنهایی از کل طبقه کارگر جدا نیست. مشکلات دستمزد، پیمانکاری، بیمه، امنیت شغلی و گرانی در بخش‌های مختلف اقتصاد به شکل‌های متفاوت تکرار می‌شوند. اما این شباهت به‌خودی‌خود همبستگی ایجاد نمی‌کند.

برای شکل‌گیری همبستگی گسترده‌تر، کارگران باید بتوانند تجربه‌های خود را به یکدیگر منتقل کنند، از مطالبات بخش‌های دیگر حمایت کنند و بفهمند که مشکلاتشان در یک ساختار اقتصادی مشترک ریشه دارد. همبستگی میان کارگران کارخانه، رانندگان، معلمان، پرستاران، کارگران ساختمانی و کارکنان خدماتی، زمانی واقعی می‌شود که از شناخت متقابل و حمایت عملی شکل بگیرد، نه صرفاً از اعلام همبستگی در بیانیه‌ها.

گام چهارم: پیوند مبارزه اقتصادی با افق سیاسی

مبارزه برای دستمزد و امنیت شغلی ضروری است، اما نباید در همان سطح متوقف شود. اگر کارگران فقط هر سال برای جبران بخشی از تورم مذاکره کنند، اما درباره ساختار تصمیم‌گیری اقتصادی، مالکیت و قدرت سیاسی نقشی نداشته باشند، همچنان در موقعیتی تدافعی باقی خواهند ماند.

از اینجا بحث آلترناتیو کارگری اهمیت پیدا می‌کند.

آلترناتیو کارگری باید نشان دهد که مشکلات معیشتی صرفاً نتیجه خطای یک مدیر یا یک تصمیم اقتصادی نیستند؛ بلکه به ساختار توزیع قدرت و ثروت در جامعه مربوط‌اند.

اما این افق سیاسی نباید جای مبارزات روزمره را بگیرد. برعکس، باید از دل همین مبارزات ساخته شود.

کارگری که برای دستمزد عادلانه، قرارداد مناسب یا ایمنی محل کار مبارزه می‌کند، در حال تجربه کردن مسئله قدرت است: چه کسی تصمیم می‌گیرد؟ چه کسی پاسخ‌گوست؟ چه کسی از نتیجه تصمیم‌ها سود می‌برد و چه کسی هزینه آن را می‌پردازد؟ این تجربه‌ها می‌توانند زمینه فهم عمیق‌تر سوسیالیسم را فراهم کنند. اما سوسیالیسم از پایین چه معنایی دارد؟ سوسیالیسم نباید صرفاً به تصویری از دولت آینده یا مجموعه‌ای از شعارهای اقتصادی محدود شود.

برای کارگر، سوسیالیسم باید در تجربه امروز قابل فهم باشد: در حق تصمیم‌گیری درباره محل کار، در برخورداری از دستمزد متناسب با زندگی، در دسترسی همگانی به مسکن و درمان، در کاهش ساعات کار و در امکان مشارکت واقعی در اداره جامعه.

اما تحقق این اهداف نیازمند ساختن قدرت اجتماعی است.

قدرتی که نه از بالا به کارگران اعطا شود و نه به جای آنان تصمیم بگیرد؛ بلکه از تشکلهای، شوراهای، اتحادیه‌های مستقل و دیگر اشکال سازمان‌یابی دموکراتیک سرچشمه بگیرد.

در این معنا، سوسیالیسم فقط وعده توزیع عادلانه‌تر ثروت نیست؛ تغییر رابطه انسان با کار، مالکیت و قدرت است.

بحران اقتصادی ایران، فشار سنگینی بر زندگی کارگران و دیگر مزدبگیران وارد کرده است. اما این بحران به‌خودی‌خود به همبستگی منجر نمی‌شود. فقر می‌تواند انسان‌ها را منزوی کند، ترس از بیکاری می‌تواند سکوت ایجاد کند و تفاوت‌های قراردادی می‌تواند کارگران را در برابر یکدیگر قرار دهد.

زنده باد مبارزه متحد طبقه کارگر

چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات

حلقه جوانان مارکسیست ایرانی



محیط زیست و سرمایه‌داری

.... بقیه از صفحه آخر

منابع معادن و انرژی و مواد نایاب انداخته است. در راستای سود، به هیچ چیزی رحم نمی‌کنند. محیط زیست انسانی را با تولید عظیم زباله‌های خطرناک آلوده کرده‌اند. ناشی از چنین فعالیت‌های شدید سرمایه‌داری در محیط زیست، خود به عواملی مانند سرطان و ده‌ها نوع دیگر از بیماری امکان رشد و گسترش می‌دهد. مقدار پولی که برای نگهداری محیط زیست و ضربه‌های طولانی‌مدتی که به سلامت محیط زیست وارد می‌شود، غیرقابل مقایسه است. برخی از آلودگی‌های محیط زیست بیش از یک قرن بعد می‌تواند همچنان فعال باشد. کمپانی‌های سرمایه‌داری در هر سال

بیش از ۲۰ میلیون ماشین از جمله اتوبوس، ماشین‌های شخصی و... تولید می‌کنند. مواد غذایی هر روز گران‌تر و در عین حال بی‌خاصیت‌تر و آلوده‌تر و جمعیت جهان بیشتر شده است. بسیاری از آلودگی‌های ناشی از فشار برای تولید بیشتر، زندگی طبیعی انسان‌ها را به نابودی کشانده است. حتی فرصت استفاده از محیط طبیعی در برخی کشورها بسیار کمتر از گذشته است. سرمایه‌داری با فشار برای کار بیشتر و یا تحت فشار روانی بیشتر، حتی اجازه استفاده از محیط طبیعی را از انسان جامعه «متمدن و پیشرفته» گرفته است.

با اینکه دانشمندان زیست‌محیطی خطر آلودگی را جدی می‌دانند، اما دلیل اینکه چرا دولت‌ها به‌صورت جدی و جمعی به مبارزه برای بازسازی طبیعت روی نمی‌آورند، دلایل زیر را می‌توان ذکر کرد:

۱ - آمریکا به مثابه یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان گازهای گلخانه‌ای، یک‌بار در سال ۲۰۱۷ و بار دیگر در ۲۰۲۶ از توافق پاریس خارج شد. چین در طی این مدت با تلاش برای رشد انرژی‌های تجدیدپذیر بیش از پیش در حال کاهش گازهای گلخانه‌ای است. اتحادیه اروپا تلاش دارد که تصمیمات کنفرانس پاریس را اجرا کند، ولی به علت وضعیت نابسامان اقتصادی و دنباله‌روی در رقابت و سود بیشتر، قادر به برداشتن گام‌های مؤثر نشده است. چین در این زمینه پیشروترین کشور در زمینه

کاهش آلاینده‌ها و استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر است.

۲ - به علت اینکه سرمایه‌داری تحت سود حرکت می‌کند، ناچاراً تلاش می‌کند که کمترین هزینه را صرف حفاظت از محیط زیست، آن هم برای تضمین سلامت نیروی کار، نماید. سال‌ها پیش مارکس در رابطه با طبیعت در کتاب سرمایه مفهوم «شکاف متابولیک» را مطرح کرد که به مفهوم کشاورزی صنعتی و جدایی شهر و روستا بین انسان و طبیعت ایجاد می‌کند. او مالکیت خصوصی بر زمین را پوچ خواند. انگلس در «دیاکتیک طبیعت» هشدار می‌دهد که انسان نباید خود را فاتح طبیعت بداند و برای هر پیروزی، از طبیعت انتقام بگیرد. لنین در نقد اکولوژیک سرمایه‌داری و برنامه‌ریزی سوسیالیستی معتقد است که سوسیالیسم باید به جای غارت طبیعت، از برنامه‌ریزی منطقی در خدمت انسان از منابع طبیعی استفاده کند. وی ویرانی کنونی محیط زیست را ناشی از انحصارات سرمایه‌داری و استفاده غارتگرانه از طبیعت می‌داند. مائو تسه‌دونگ بعد از پیروزی انقلاب، مسیر «سبز کردن میهن» را پی گرفت. او برنامه‌های بلندمدت ۲۰ ساله و کوتاه‌مدت ۵ ساله را برای ایجاد یک محیط سبز با جنگل‌کاری و افزایش پوشش گیاهی به اجرا گذاشت. این نشان می‌دهد که رهبران پرولتاریا از مدت‌ها پیش به نقش مخرب سرمایه‌داری در ویرانی طبیعت پی برده بودند.

حتی اقوام کوچ‌نشین هم ارزش طبیعت را می‌دانستند. «رئیس سیتل»، رهبر قبیله سرخپوستان آمریکا «سوکوامیش و دووامیش»، از پیوند مقدس زمین با مردم بومی و پیوند ناگسستنی انسان به مثابه بخشی از زمین و زمین بخشی از انسان یاد می‌کند. محیط زیست از دیرباز برای بشریت مهم بوده است. اما امروز سرمایه‌داری کمترین نگاه انسانی را به طبیعت دارد. نگاه سرمایه‌داری به طبیعت «غارت منابع طبیعی و کسب حداکثر سود» است. ما در ایران با اطلاعاتی مواجهه هستیم که بسیاری از جنگل‌ها به خاطر فروش غیرقانونی و بی‌رویه چوب از بین رفته‌اند. مواردی وجود دارد که سرمایه‌داران بزرگ جنگل‌ها را برای بهره‌برداری از معادن به شیوه کاملاً حریصانه و غیراستاندارد از بین برده‌اند. و خاک‌فروشان جنوب به کشورهای خلیج، از جمله این رفتارهای سرمایه‌داری ایران است.

۳ - بسیاری از کشورهایی که کمتر محیط زیست را آلوده کرده و کمتر گازهای گلخانه‌ای تولید می‌کنند، اکثراً از کشورهای فقیر جهان هستند. با اینکه کنفرانس پاریس تصمیم گرفت که به کشورهای فقیر در این رابطه کمک کند، ولی این امر در سطحی بسیار

تکنولوژی مانند اطلاعات و داده‌های ماهواره‌ای، سازماندهی نیروهای دفاع غیرنظامی و حفاظت از برخی مناطق به عنوان پارک‌های ملی و استفاده از تکنولوژی‌های جدید در جهت کم کردن استفاده از انرژی‌های فسیلی و جایگزینی آن با انرژی‌های تجدیدپذیر و پنل‌های خورشیدی و...، جلوی خسارات بیشتر به جوامع انسانی را بگیرند. اما این‌ها بخش کوچکی است که در برابر ویرانی‌های محیط زیست بسیار ناچیز است. در سال ۲۰۱۵ در کنفرانس پاریس ۱۹۵ کشور شرکت داشتند و تصمیم گرفته شد که گازهای گلخانه‌ای را کاهش داده و کشورها متعهد شدند که تلاش کنند افزایش گرمای کره زمین را در حد ۱/۵ درجه سانتی‌گراد محدود کنند. البته برخی از کارهای انجام‌شده جلوی رشد فزاینده را گرفته است، اما بیشتر تصمیمات کنفرانس پاریس به دلیل حرص سرمایه‌داری و رقابت افسارگسیخته امپریالیستی انجام نگرفته است. به‌طور مثال طبق گزارش UNEP برای سال ۲۰۲۴، افزایش تولید گازهای گلخانه‌ای (که عمدتاً از فعالیت‌های «بشری» می‌آید) معادل ۵۷/۷ میلیارد تن بوده که نسبت به سال ما قبل ۲/۳٪ افزایش داشته است.

جهان روزانه نزدیک به ۱۰۰ میلیون بشکه نفت می‌سوزاند و سرمایه‌داری لوله‌های مکنده‌اش را برای تولید بیش از پیش و رقابت با دیگر کشورها و کمپانی‌های رقیب به زیر زمین و



فضای سیاسی پس از سقوط حکومت دست بالا را پیدا می‌کند.

از اعتصاب تا قدرت؛ فاصله‌ای که باید پر شود

اعتصاب، شورا و اعتراض صنفی هرکدام شکل‌هایی از قدرت کارگری‌اند، اما هیچ‌کدام به‌تنهایی آلترناتیو سیاسی نیستند. کارگری که برای دستمزد بیشتر اعتصاب می‌کند، در حال مبارزه است. کارگری که برای قرارداد رسمی مبارزه می‌کند، در حال مبارزه است. کارگری که برای آزادی همکار زندانی‌اش به میدان می‌آید نیز در حال مبارزه است. اما در مرحله‌ای، یک پرسش بزرگ‌تر ظاهر می‌شود: چه کسی باید درباره تولید و توزیع ثروت اجتماعی تصمیم بگیرد؟ در همین نقطه است که مبارزه اقتصادی به سیاست طبقاتی متصل می‌شود. جمهوری اسلامی ممکن است بتواند یک مطالبه دستمزدی را سرکوب یا حتی در شرایطی بخشی از آن را بپذیرد. اما با کارگری که تشکل مستقل دارد، شبکه ارتباطی دارد و خود را به‌عنوان یک نیروی سیاسی مستقل تعریف می‌کند، مسئله دیگری دارد. به همین دلیل، تفاوت میان «کارگر معترض» و «طبقه کارگر متشکل» بسیار مهم است. اولی ممکن است در مقطعی به مطالبات مشخص اعتراض کند؛ دومی می‌تواند به یک نیروی سیاسی تبدیل شود.

راست لیبرال؛ آزادی سیاسی و مرزهای آن

اما اگر دشمنی با استقلال طبقاتی کارگران فقط به جمهوری اسلامی محدود شود، تحلیل ما ناقص خواهد بود. در برابر جمهوری اسلامی، بخش‌هایی از اپوزیسیون راست و لیبرال قرار دارند که خواهان آزادی‌های سیاسی، سکولاریسم، انتخابات آزاد و اقتصاد بازار هستند. این نیروها، برخلاف جمهوری اسلامی، ممکن است بسیاری از آزادی‌هایی را بپذیرند که برای جنبش کارگری حیاتی‌اند؛ از جمله آزادی بیان، آزادی تشکل و حق اعتصاب. بنابراین نمی‌توان میان جمهوری اسلامی و راست لیبرال علامت مساوی گذاشت. اما تفاوت دیگری وجود دارد که از منظر طبقاتی باید دیده شود. لیبرالیسم سیاسی عمدتاً مسئله آزادی را در رابطه فرد و دولت تعریف می‌کند. سوسیالیسم کارگری، در کنار این آزادی‌ها، مسئله آزادی در حوزه اقتصاد و مناسبات تولید را نیز مطرح می‌کند. کارگری که حق رأی دارد اما هیچ نقشی در تصمیم‌گیری کارخانه ندارد، از نظر سیاسی شهروند است اما در محل کار همچنان تابع قدرت مالکیت است. جامعه‌ای که انتخابات آزاد دارد اما ثروت و مالکیت به‌شدت متمرکز است، می‌تواند از نظر سیاسی دموکراتیک باشد و در عین حال از نظر اقتصادی بسیار نابرابر باقی بماند. این همان نقطه‌ای است که اختلاف میان چپ کارگری و راست لیبرال خود

اعتصاب بیرون آمده بودند و تجربه‌ای واقعی از دخالت مستقیم کارگران در مناسبات تولید بودند. پژوهش‌های تاریخی درباره این دوره نشان می‌دهند که نزاع بر سر شوراها، در واقع نزاعی بر سر این بود که چه کسی در محیط تولید قدرت داشته باشد. این مسئله برای حکومت جدید قابل تحمل نبود. در سال‌های بعد، شوراها مستقل کارگری تحت فشار قرار گرفتند و ساختارهای رسمی مانند شوراهای اسلامی کار جای آنها را گرفتند. به این ترتیب، حکومت تلاش کرد رابطه میان دولت و کارگر را به رابطه‌ای کنترل‌شده تبدیل کند و سازمان‌یابی مستقل طبقاتی را از میان بردارد. از این منظر، دشمنی جمهوری اسلامی با جنبش کارگری را نمی‌توان فقط با سرکوب احزاب کمونیست توضیح داد. مسئله بنیادی‌تر، جلوگیری از شکل‌گیری قدرت مستقل کارگران در جامعه بود. این روند البته به سال‌های نخست انقلاب محدود نماند. در دهه‌های بعد نیز فعالان کارگری مستقل با فشارهای امنیتی و قضایی مواجه شدند و حق تشکل‌یابی مستقل عملاً همواره با محدودیت جدی روبه‌رو بوده است.

تجربه انقلاب ۵۷؛ کارگری که قدرت خود را نشان داد

برای فهم دلیل این حساسیت، باید به تجربه انقلاب ۱۳۵۷ برگشت. نقش طبقه کارگر در سقوط رژیم شاه را نمی‌توان به حاشیه راند. اعتصاب‌های گسترده کارگران، به‌خصوص در صنعت نفت، یکی از عوامل مهم فلج شدن دستگاه اقتصادی حکومت بود. وقتی تولید نفت مختل شد، دولت شاه یکی از مهم‌ترین منابع اقتصادی خود را از دست داد. اما اهمیت اعتصاب نفت فقط اقتصادی نبود. اعتصاب نشان داد که قدرت سیاسی فقط در کاخ‌ها، وزارتخانه‌ها و پادگان‌ها متمرکز نیست. بخش بزرگی از قدرت در اختیار کسانی است که تولید اجتماعی را به حرکت درمی‌آورند. این تجربه برای طبقه کارگر یک تجربه مهم تاریخی بود: کارگران فهمیدند که بدون حضور آنها، اقتصاد نمی‌تواند به کار خود ادامه دهد. اما شکست تاریخی در جای دیگری اتفاق افتاد. کارگران نتوانستند حکومت شاه را در یکی از حساس‌ترین نقاط اقتصادی فلج کنند، اما نتوانستند این قدرت اجتماعی را به یک قدرت سیاسی مستقل و پایدار تبدیل کنند. شوراها کارگری پس از انقلاب نیز نتوانستند به یک ساختار سراسری تبدیل شوند که بتواند در برابر نیروهای سیاسی دیگر، پروژه مستقلی برای آینده ارائه دهد. این شاید یکی از مهم‌ترین درس‌های انقلاب ۵۷ باشد. برای طبقه کارگر کافی نیست که در انقلاب حضور داشته باشد؛ باید بتواند نتیجه سیاسی انقلاب را نیز تعیین کند. انقلاب‌ها فقط با سرنگونی یک حکومت به پایان نمی‌رسند. مسئله تعیین‌کننده این است که چه نیرویی در

ضعیف انجام گرفته که اصلاً کفاف حل مسئله نمی‌کند.

با اینکه دیگر همه به جدی بودن خطر آلودگی محیط زیست انسانی و تبعات ناگوار آن برای کل بشریت آگاه شده‌اند، اما حرص و ولع سرمایه‌داری اجازه جلوگیری از این خطر را به‌صورتی بنیادی نمی‌دهد. یکی از درخواست‌های مهم جهان امروز، رسیدن به محیط سالم و ساختارهای درست برای تأمین آینده بشریت است. موضوعی که مانند بسیاری دیگر از درخواست‌های مهم مردم جهان، تا نظام سرمایه‌داری و تابعیت از سود و رقابت وجود دارد، امکان حل نهایی مسئله وجود ندارد. این راه‌حل به سازمان اجتماعی سپرده خواهد شد که شعارش «همه در خدمت یکی و یکی در خدمت همه» است.

مهران پیامی، ۱۴۰۵

دشمن‌شناسی آلترناتیو کارگری در ایران.... بقیه از صفحه آخر

و سازمان‌یافته داشته باشد. دشمنی با چنین چشم‌اندازی نیز فقط از سوی کسانی که رسماً خود را ضدکمونیست معرفی می‌کنند شکل نمی‌گیرد. مسئله عمیق‌تر از این است. آنچه برای هر نظم سیاسی متکی بر دولت و سرمایه خطرناک است، استقلال سازمانی و سیاسی طبقه کارگر است.

جمهوری اسلامی و مسئله کارگر مستقل

جمهوری اسلامی از همان نخستین سال‌های پس از انقلاب با یک تناقض اساسی روبه‌رو بود. از یک سو، حکومت تازه‌تأسیس خود را حکومت «مستضعفان» معرفی می‌کرد و در ادبیات رسمی‌اش جایگاه ویژه‌ای برای کارگر و زحمتکش قائل بود؛ از سوی دیگر، حاضر نبود طبقه کارگر به‌عنوان یک نیروی مستقل اجتماعی و سیاسی سازمان پیدا کند. این تفاوت بسیار مهم است. حکومت می‌تواند از کارگر ستایش کند، روز کارگر برگزار کند و کار را ارزشمند بداند، اما این به‌هیچ‌وجه به معنای پذیرش استقلال طبقاتی کارگران نیست. آنچه جمهوری اسلامی در سال‌های نخست انقلاب با آن روبه‌رو شد، صرفاً گروهی از «چپ‌ها» نبودند؛ بلکه شکل‌گیری شوراها و کمیته‌هایی بود که در بسیاری از کارخانه‌ها مستقیماً به مسئله قدرت در محل کار می‌پرداختند. پس از انقلاب ۱۳۵۷، در بسیاری از کارخانه‌ها شوراهای کارگری شکل گرفتند و مسئله مشارکت کارگران در اداره تولید مطرح شد. این شوراها در مواردی از دل کمیته‌های



از جنبش کارگری پرسید. در تاریخ معاصر ایران، کارگر بارها به عنوان نیروی اعتراض ظاهر شده است. اما میان «نیروی اعتراض» بودن و «صاحب پروژه سیاسی بودن» فاصله زیادی وجود دارد. کارگران می‌توانند اعتصاب کنند و اقتصاد را متوقف کنند. می‌توانند در خیابان حضور داشته باشند. می‌توانند شورا تشکیل دهند. می‌توانند حکومت را به عقب‌نشینی وادار کنند. اما اگر نتوانند سازمان مستقل خود را حفظ کنند و اگر نتوانند چشم‌انداز سیاسی خود را به جامعه ارائه دهند، این احتمال وجود دارد که نیروی اجتماعی آنها در نهایت در خدمت پروژه سیاسی دیگری قرار گیرد. این همان چیزی است که تجربه ۵۷ باید برای ما یادآوری کند. طبقه کارگر نمی‌تواند منتظر بماند تا پس از سقوط جمهوری اسلامی، دیگران درباره جایگاه آن تصمیم بگیرند. اگر آلترناتیو کارگری قرار است جدی باشد، باید پیش از لحظه تعیین‌کننده تاریخی ساخته شود.

آلترناتیو کارگری و مسئله قدرت

آلترناتیو کارگری را نمی‌توان با چند شعار درباره «حقوق کارگران» تعریف کرد. اگر قرار باشد این مفهوم معنایی فراتر از یک شعار انتخاباتی یا تبلیغاتی داشته باشد، باید به مسئله قدرت پاسخ دهد. قدرت در کارخانه. قدرت در محیط کار. قدرت در شوراهای و تشکلهای مستقل. قدرت در تصمیم‌گیری درباره تولید. و در نهایت قدرت سیاسی در جامعه. هدف فقط این نیست که کارگر دستمزد بیشتری بگیرد. هدف این است که کارگر بفهمد چرا ثروتی که خودش تولید می‌کند، در نهایت در اختیار دیگران قرار می‌گیرد و چرا درباره بنیادی‌ترین تصمیمات اقتصادی جامعه نقشی ندارد. از این منظر، مسئله آلترناتیو کارگری فقط «بهبود وضعیت کارگران» نیست؛ مسئله تغییر جایگاه طبقه کارگر در جامعه است. کارگر نباید فقط موضوع سیاست باشد؛ باید به فاعل سیاست تبدیل شود.

پس از جمهوری اسلامی؛ مسئله واقعی تازه آغاز می‌شود

فرض کنیم جمهوری اسلامی فردا یا در آینده‌ای نه چندان دور سقوط کند.

آیا همه مشکلات جامعه حل شده‌اند؟ نه.

در حقیقت، ممکن است یکی از مهم‌ترین نبردهای سیاسی تازه آغاز شده باشد. در لحظه فروپاشی یک نظام، خلأ قدرت ایجاد می‌شود. هر نیرویی که سازمان‌یافته‌تر باشد، شبکه اجتماعی گسترده‌تری داشته باشد، منابع بیشتری در اختیار داشته باشد و برنامه روشن‌تری برای اداره جامعه ارائه کند، شانس بیشتری برای پر کردن این خلأ خواهد داشت. اگر طبقه کارگر سازمان‌یافته نباشد، ممکن است نیرویی دیگر به نام مردم حکومت کند. ممکن است انتخابات

کارگر منافع مشترکی پیدا کنند؟ بله. این دیگر یک نظریه توطئه نیست؛ یک مسئله مربوط به منافع اجتماعی و طبقاتی است. دو نیروی سیاسی می‌توانند دشمن یکدیگر باشند، اما همزمان هر دو از ظهور نیروی سومی که مناسبات قدرت موجود را عمیقاً تغییر می‌دهد، زیان ببینند. جمهوری اسلامی نمی‌خواهد کارگر به یک نیروی مستقل سیاسی تبدیل شود، زیرا چنین نیرویی اقتدار دولت را به چالش می‌کشد. بخش‌هایی از راست نیز ممکن است خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی باشند، اما با پروژه‌ای که علاوه بر تغییر حکومت، مناسبات مالکیت و قدرت اقتصادی را زیر سؤال ببرد، اختلاف بنیادی پیدا کنند. این دو دشمنی را نباید یکی دانست؛ اما نباید تفاوت آنها باعث شود نقطه مشترکشان نیز نادیده گرفته شود. هر دو می‌توانند با انتقال قدرت به خود طبقه کارگر مسئله داشته باشند.

«وحدت اپوزیسیون»؛ سؤال همیشه این است: برای چه؟

در سال‌های اخیر، ایده وحدت نیروهای مخالف جمهوری اسلامی بارها مطرح شده است. این ایده در یک سطح قابل فهم است. جمهوری اسلامی یک نظام سرکوبگر است و مبارزه علیه آن می‌تواند نیروهای اجتماعی بسیار متفاوتی را در کنار یکدیگر قرار دهد. اما «وحدت» اگر قرار است معنای سیاسی داشته باشد، باید یک سؤال ساده را پاسخ دهد: وحدت برای چه؟ برای پایان دادن به جمهوری اسلامی؟ بسیار خوب. اما بعد از آن چه؟ چه نوع حکومتی؟ چه مناسبات اقتصادی؟ چه سیاستی در برابر مالکیت خصوصی؟ چه سرنوشتی برای بانک‌ها و صنایع بزرگ؟ چه نقشی برای شوراهای و تشکلهای کارگری؟ چه رابطه‌ای میان دولت و سرمایه؟ چه تضمینی برای حق اعتصاب و سازمان‌یابی مستقل؟ و در نهایت، چه کسی قرار است قدرت اقتصادی جامعه را در دست داشته باشد؟ اگر این پرسش‌ها به «بعدا» درباره‌اش صحبت می‌کنیم» موکول شوند، تجربه تاریخی نشان داده است که «بعدا» ممکن است دیگر فرصتی برای تصمیم‌گیری باقی نگذارد. انقلاب ۵۷ دقیقاً چنین درسی به ما می‌دهد. مسئله فقط این نبود که نیروهای مختلف علیه شاه متحد شدند؛ مسئله این بود که پس از سقوط شاه، کدام نیرو آمادگی و سازمان لازم را برای تعیین جهت تحولات داشت. برای همین، آلترناتیو کارگری نباید با دیگر نیروها در مبارزه‌های مشترک قطع رابطه کند، اما در عین حال نباید استقلال سیاسی خود را در ائتلاف‌ها حل کند. ائتلاف در مبارزه با یک دشمن مشترک با ادغام سیاسی تفاوت دارد.

کارگر؛ نیروی انقلاب یا صاحب انقلاب؟

شاید این دقیق‌ترین پرسشی باشد که باید امروز

را نشان می‌دهد. راست می‌تواند بگوید: دولت را دموکراتیک کنیم. چپ کارگری می‌پرسد: اقتصاد را چه کنیم؟ می‌توان قانون اساسی دموکراتیک نوشت؛ اما پرسش مالکیت همچنان باقی است. می‌توان انتخابات آزاد برگزار کرد؛ اما پرسش قدرت اقتصادی همچنان باقی است. می‌توان دولت را سکولار کرد؛ اما پرسش اینکه چه کسی بر منابع و ابزار تولید مسلط است، همچنان پابرجاست. بنابراین اختلاف میان آلترناتیو کارگری و راست لیبرال صرفاً اختلاف بر سر شکل حکومت نیست. اختلاف بر سر این است که دموکراسی باید تا کجا پیش برود. آیا دموکراسی فقط در پارلمان متوقف می‌شود یا باید به محیط کار، اقتصاد و مناسبات مالکیت نیز برسد؟

سلطنت‌طلبی؛ تغییر حکومت یا تغییر مناسبات اجتماعی؟

در مورد سلطنت‌طلبی نیز باید از شعارهای ساده عبور کرد. همه کسانی که خود را سلطنت‌طلب می‌دانند یک برنامه اقتصادی یا اجتماعی واحد ندارند. بسیاری ممکن است اساساً با انگیزه مخالفت با جمهوری اسلامی یا بر اساس نوعی نگاه نوستالژیک به گذشته به سلطنت گرایش داشته باشند. اما وقتی سلطنت را به عنوان یک پروژه سیاسی برای آینده ایران بررسی می‌کنیم، مسئله مهم این نیست که چه کسی تاج بر سر می‌گذارد. مسئله این است که چه ساختار اجتماعی و اقتصادی‌ای قرار است پشت آن دولت قرار گیرد. اگر نظام سیاسی تغییر کند اما مالکیت سرمایه، مناسبات بازار و قدرت اقتصادی صاحبان سرمایه دست‌نخورده باقی بماند، طبقه کارگر الزاماً به قدرت نرسیده است. برای کارگر، مسئله فقط این نیست که چه کسی در کاخ یا ساختمان ریاست‌جمهوری حضور دارد. مسئله این است که چه کسی کارخانه را اداره می‌کند، چه کسی درباره سرمایه‌گذاری تصمیم می‌گیرد، چه کسی منابع طبیعی را کنترل می‌کند و چه کسی درباره حاصل کار میلیون‌ها انسان تصمیم می‌گیرد. به همین دلیل، آلترناتیو کارگری نمی‌تواند مسئله آینده ایران را به انتخاب میان «شاه یا جمهوری» محدود کند. مسئله بسیار بنیادی‌تر است: چه کسی باید قدرت اقتصادی و اجتماعی را در دست داشته باشد؟

نقطه تلاقی منافع؛ بدون توهم توطئه

در اینجا می‌توان به یکی از حساس‌ترین بخش‌های بحث رسید. آیا جمهوری اسلامی و راست اپوزیسیون یکی هستند؟ قطعاً نه. آیا سلطنت‌طلب و لیبرال و جمهوری اسلامی یک پروژه واحد دارند؟ چنین ادعایی از نظر سیاسی و تاریخی قابل دفاع نیست. اما آیا ممکن است نیروهایی که در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف دارند، در برابر قدرتیابی مستقل طبقه



خاطرات ترزا نوچه.... بقیه از صفحه آخر

کنند.

دختران در حقیقت نه تنها همواره در صف اول اعتصابات و خواست‌های طبقاتی بودند، بلکه در عین حال با نیروی زیادی برای دفاع از حفظ محل کار، علیه به تعلیق درآوردن و به اصطلاح کوچک کردن بخش‌ها (که با اخراج بخشی از کارگران انجام می‌گرفت) و علیه بسته شدن بخشی یا تمام کارخانه مبارزه می‌کردند. زمانی که اعتصاب کارگران به دلایلی تبدیل به اشغال کارخانه‌ها شد، دختران نقش فعال‌تری به عهده گرفتند. بیش از هر کس آنان فعال بودند و شب و روز در محل کار برای بیدار ماندن در طول شب، نگرانی و آماده کردن غذا برای کارگرانی که کارخانه را اشغال کرده بودند، آمادگی از خود نشان می‌دادند.

امکان مشارکت فعال دختران، مربوط به این می‌شد که بار خانواده را بر دوش نداشتند؛ البته همیشه این طور نبود، چرا که ملزم به مراقبت از پدران و مادران سالخورده یا بیمار خود هم بودند. به علاوه، با آداب و رسوم عقب مانده هم روبرو بودند؛ آداب و رسومی که مناسب نمی‌دید دختران شب را در خارج خانه، در کارخانه و یا شاید روی زمین در بین ماشین‌های کارخانه و یا روی توپ پارچه‌های نخ‌ی یا پشمی و یا ضایعات پارچه بخوابند. بنابراین آنان اغلب ناگزیر بودند که حتی در خانواده هم مبارزه کنند تا بتوانند در مبارزه همگانی به‌خاطر دفاع از محل کار خود شرکت فعال داشته باشند.

حوادثی از مبارزه این «سیندرلا»ها با روسری قرمز را به خاطر می‌آورم. دختران روزهای متمادی در کارخانه‌های اشغال شده می‌ماندند و حتی نیم ساعت به خانه‌شان هم سر نمی‌زدند تا مبادا پدران و مادران مانع برگشت‌شان به کارخانه شوند. بنابراین برخی از خانواده‌ها مخفیانه غذا یا لباس مورد نیاز را به اینان می‌رساندند.

به خاطر می‌آورم از من خواستند در ازدواج دختر جوانی شرکت کنم و شاهد عروس باشم. پلیس‌هایی که جلوی کارخانه نگرانی می‌دادند نمی‌توانستند از من به عنوان نماینده پارلمان و اسقف برای رفتن به داخل کارخانه جلوگیری کنند، اما جلوی داماد و شاهد او را گرفتند. ما توانستیم شاهد او را به جای یکی از کارگران جا بزنیم، ولی برای داماد نشد کاری انجام دهیم!

در نتیجه اسقف، دختر را نزدیک در ورودی آورد، در حالی که داماد آن طرف میله‌های ورودی بود. عروس و داماد توانستند از لای میله‌ها حلقه‌های خود را رد و بدل کنند و همین طور توانستند از لای میله‌ها جشن را با یک بوسه به پایان برسانند. از آن جایی که طبق دستور مقامات دولتی و

انقلاب باشد و در عین حال در نتیجه نهایی آن انقلاب سهم تعیین‌کننده‌ای از قدرت نداشته باشد. درس آن برای امروز روشن است: هیچ طبقه‌ای صرفاً به دلیل اینکه اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد، خودبه‌خود به قدرت سیاسی نمی‌رسد. قدرت باید سازمان داده شود.

از همین جاست که دشمن‌شناسی اهمیت پیدا می‌کند. جمهوری اسلامی از سازمان‌یابی مستقل کارگران می‌ترسد، چون می‌داند استقلال طبقاتی می‌تواند اقتدار دولت را به چالش بکشد. راست لیبرال، در بخش‌هایی از خود، تغییر حکومت و استقرار دموکراسی سیاسی را کافی می‌داند، در حالی که آلترناتیو کارگری مسئله مالکیت و قدرت اقتصادی را نیز به میان می‌کشد. سلطنت‌طلبی می‌تواند تغییر شکل حکومت را هدف قرار دهد، اما آلترناتیو کارگری مسئله را به «شاه یا جمهوری» تقلیل نمی‌دهد و می‌پرسد چه کسی باید بر اقتصاد و ثروت اجتماعی مسلط باشد.

در نتیجه، نزاع اصلی بر سر یک حکومتی نیست. نزاع بر سر این است که پس از جمهوری اسلامی، جامعه ایران را چه کسانی و بر چه اساسی اداره خواهند کرد. اگر قرار باشد بار دیگر کارگران انقلاب کنند و دیگران نتیجه آن را تعیین کنند، تاریخ فقط تکرار شده است. مسئله آلترناتیو کارگری این است که این بار طبقه کارگر تنها نیرویی برای به حرکت درآوردن انقلاب نباشد؛ بلکه با سازمان، آگاهی و برنامه سیاسی خود، یکی از نیروهای تعیین‌کننده برای شکل دادن به آینده ایران باشد.

در نهایت، پرسش اساسی دیگر فقط این نیست که:

چه کسی حکومت خواهد کرد؟

پرسش عمیق‌تر این است:

چه کسانی درباره سرنوشت جامعه تصمیم خواهند گرفت؟

و اینجا است که مسئله طبقه کارگر از یک مطالبه صنفی فراتر می‌رود و به مسئله قدرت تبدیل می‌شود.

وحدت و تشکیلات، چاره رنجبران

ت.لواسانی

برگزار شود. ممکن است قانون اساسی تغییر کند. ممکن است پرچم کشور عوض شود. اما اگر رابطه میان سرمایه و کار دست‌نخورده باقی بماند، کارگر همچنان کارگر خواهد بود؛ با همان ناامنی شغلی، همان وابستگی به فروش نیروی کار و همان بی‌قدرتی در برابر تصمیمات اقتصادی.

در این صورت، انقلاب سیاسی رخ داده است، اما انقلاب اجتماعی مورد نظر کارگران رخ نداده است.

دشمن‌شناسی بدون خودفریبی

بنابراین دشمن‌شناسی آلترناتیو کارگری نباید به تهیه فهرستی از دشمنان محدود شود. دشمن اصلی را باید در ساختارها شناخت: در دولت، در مالکیت، در سرمایه، در مناسبات تولید و در تلاش دائمی برای جلوگیری از استقلال سیاسی طبقه کارگر. اما در همان حال، باید از یک اشتباه دیگر نیز پرهیز کرد: اینکه هر نیروی غیرسوسیالیست را دشمن طبقاتی بدانیم. چنین نگاهی نه فقط از نظر سیاسی نادرست است، بلکه آلترناتیو کارگری را منزوی می‌کند. جنبش کارگری برای مبارزه با استبداد به متحد نیاز دارد. زنان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، نیروهای دموکراتیک و بخش‌های مختلف جامعه می‌توانند در مبارزات مشخص در کنار کارگران قرار بگیرند. اما اتحاد نباید به معنای چشم‌پوشی از تفاوت پروژه‌های سیاسی باشد. یک طبقه سیاسی بالغ باید بتواند هم متحد داشته باشد و هم استقلال. هم در مبارزه مشترک شرکت کند و هم بداند که پس از پایان آن مبارزه، اختلاف بر سر آینده جامعه تازه آغاز خواهد شد.

مسئله نهایی: چه کسی باید قدرت را به دست بگیرد؟

در نهایت، تمام بحث آلترناتیو کارگری به یک سؤال بازمی‌گردد:

آیا طبقه کارگر ایران قرار است فقط در سرنوشت جمهوری اسلامی شرکت کند، یا قرار است برای شکل دادن به جامعه پس از جمهوری اسلامی نیز صاحب یک پروژه مستقل باشد؟

این پرسش، تفاوت میان «اپوزیسیون» و «آلترناتیو» را روشن می‌کند.

اپوزیسیون می‌تواند بگوید جمهوری اسلامی نباید باشد.

اما آلترناتیو باید بگوید چه چیزی باید جای آن را بگیرد.

و آلترناتیو کارگری اگر بخواهد واقعاً آلترناتیو باشد، نمی‌تواند تنها درباره دولت حرف بزند؛ باید درباره قدرت اقتصادی، مالکیت، تولید و جایگاه اکثریت زحمتکش جامعه نیز سخن بگوید.

تجربه ۱۳۵۷ یک هشدار تاریخی روشن دارد: طبقه کارگر می‌تواند یکی از نیروهای اصلی یک



پارچه‌بافی و دوزندگی دعوت شدیم تا تعطیلات را در «زاکوپان»، محلی خوش آب‌وهوا و توریستی در لهستان بگذرانیم. «پوتیش» هم با من آمد. او به طور جدی در پی یادگیری زبان لهستانی بود تا بتواند با دیگران چند کلمه‌ای حرف بزند. از جمله کسانی که در گروه با ما بودند، دو رفیق اهل «تورینو» و رفیق «گورکی» بود که در آن وقت به نظرم می‌آید دبیر پارچه‌بافی «مونزا» بود.

ما در مهمان‌خانه بین‌المللی برای گذراندن تعطیلات بودیم. در آن‌جا تعداد زیادی از رفقای کشورهای مختلف هم بودند که اغلبشان کارگران پارچه‌بافی بودند: فرانسوی‌ها، بلژیکی‌ها، فنلاندی‌ها، سوئدی‌ها و طبعاً بسیاری از رفقای لهستانی. در آن‌جا معاون رئیس «او. ای. اس. تی. آ»، یکی از رفقای مهندس به نام «شریاکوف» اهل شوروی بود. او مهربان و دوست‌داشتنی بود. رفیق «گورکی» به او آن‌قدر خوب بازی «بیریسکلا» را یاد داده بود که پس از مدت کوتاهی «شریاکوف» می‌توانست از ایتالیایی‌ها و همچنین از خود «گورکی» هم بازی را ببرد. تعطیلاتی فراموش‌نشدنی را گذراندیم. لهستانی زبان بسیار مشکلی است. «پوتیش» موفق شد با آن کلمات دست‌وپا شکسته‌ای که یاد گرفته بود، با پسرهای محل رابطه دوستی برقرار کند و گاهی در جلسات جوانان کمونیست شرکت کند. ما هنوز در «زاکوپان» بودیم که «پوتیش» باید قبل از ما راهی ایتالیا می‌شد. فدراسیون جوانان میلان به او بیش از دو هفته مرخصی نداده بود. همگی او را تا راه‌آهن بدرقه کردیم: ایتالیایی‌ها، فرانسوی‌ها، لهستانی‌ها و فنلاندی‌ها و بعد همگی به صورت گُر «باندیرا روسا» را که مردمی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین سرود ماست خواندیم.

قبل از «شریاکوف»، رفیق «نونا موراووفا» که بعدها وزیر امور اجتماعی شد، نماینده اتحاد شوروی در «سندیکای پارچه‌بافی و دوزندگی» بود. او هم در بسیاری از جلسات «سندیکای پارچه‌بافی و دوزندگی» در پاریس و ایتالیا («تورینو»، «میلان»، «کومو» و جاهای دیگر) آمده بود. او همراه من در جلسات وسیع کارخانه‌های پارچه‌بافی و دوزندگی شرکت کرده بود. او در همه‌جا توانسته بود محبت کارگران زن را به‌خاطر شیرینی و محبتش و به‌خاطر شناختی که از خواسته‌ها و احتیاجات زنان کارگر داشت، به خود جلب کند.

ادامه دارد...

لیلا - شهریور ۱۴۰۵

را در برابر استعمار مضاعف قرار می‌دادند. اینان از حمایت اجتماعی، بیمه درمانی و زایمان برخوردار نبودند. صاحب‌کاران دستمزدها را پایین می‌آوردند و ماشین‌های کهنه را به آن‌ها می‌فروختند، در حالی که قیمت ماشین نو را از آنان دریافت می‌کردند. و حتی مسئله به همین‌جا ختم نمی‌شد، بلکه برای به دست آوردن پول بیشتر، همه اهل خانه به علاوه کودکان، در خانه شروع به کار می‌کردند.

مبارزه علیه کار در خانه، مبنای دفاع از جوانان کارگر قرار گرفت. به‌خاطر نیاز به قانونی در زمینه کارآموزی و حمایت از کار در خانه، مطالعه روی این مسئله را شروع کردم و بعد از آن، قانونی را پیشنهاد کردیم؛ از جمله تساوی مزد، به‌کارگیری همان ضوابط و همان حمایت میان کارگران زنی که در خانه کار می‌کنند و آن‌هایی که در کارخانه مشغول به کارند. ضمن آنکه این قانون پیشنهادی، فروش و نقل‌وانتقال ماشین‌های کارخانه را به خانه‌های کارگران ممنوع می‌کرد. طبعاً قانونی که بعداً تصویب شد، کلیه مطالبات ما را در بر نمی‌گرفت، اما به هر حال مثبت بود؛ ولی هیچ‌گاه بدان عمل نشد.

فعالیت بین‌المللی

بارها با خود عهد کرده بودم که فقط در ایتالیا کار کنم و دیگر به خارج نروم، اما نشد. پس از نمایندگی تبعیدی‌های سابق، باید نمایندگی در سندیکاها را هم می‌پذیرفتم. بعد از آن به عنوان اتحادیه بین‌المللی سندیکای کارگران پارچه‌بافی و دوزندگی («او. ای. اس. تی. آ») که محلی در «ورشو» داشت انتخاب شدم. لهستان یکی از کشورهای شرق اروپا بود که پارچه‌بافی آن از کشورهای دیگر پیشرفته‌تر بود. «لودز» به طور مثال شهری بود مانند «بیلا». من اغلب به «لودز» می‌رفتم و آن‌چنان شناخته‌شده بودم که کارگران لهستانی در خیابان مرا به اسم صدا می‌زدند. آن‌ها «نوجه» را «نووچه» تلفظ می‌کردند و به این ترتیب من آماج شوخی‌های رفقای ایتالیایی بودم. من اغلب به «ورشو» می‌رفتم؛ آن‌جا مقر اتحادیه ما بود، همین‌طور به شهرهای دیگر.

تایستان بود که همراه با ۷ یا ۸ رفیق ایتالیایی

صاحبان کارخانه هیچ‌کس حق داخل شدن و خارج شدن نداشت، عروس و داماد می‌بایست اولین شب ازدواج خود را به تنهایی بگذراندند. آن شب دعوایی جلوی در اصلی ترتیب داده شد. پلیس‌ها و محافظان همه جمع شدند تا دعوا را خاتمه دهند؛ در این وقت داماد وارد کارخانه شد و به محلی که رختخواب زفاف روی توپ‌های پارچه در نظر گرفته شده بود و روی آن ملحفه قشنگی انداخته شده بود، رفت. روز بعد داماد با پیروزی از در خروجی همراهی شد. او قبل از اینکه خارج شود، در برابر دیدگان متعجب پلیس یک بار دیگر همسرش را بوسید و زنان مسن‌تر این پیروزی را با ژستی نه چندان مؤدبانه به پلیس‌ها حواله کردند.

در جلسه وسیعی از جوانان کارگر دختر و پسر در فلورانس، جزوه «سیندرلا روسری سرخ بر سر گذاشته است» را تشریح کردم. در اطراف فلورانس، به ویژه در «پراتو»، درخواست‌های جوانان تأثیر زیادی گذاشته بود؛ نه فقط به‌خاطر اشغال کارخانه‌ها علیه اخراج‌ها، بلکه به‌خاطر اینکه قدم به جلو می‌گذاشتند و پدیده کار در خانه گسترش پیدا می‌کرد. قبلاً کار در خانه به بعضی از رشته‌های کاری محدود می‌شد و کارهای متداول در منزل به ویژه رفوگری بود که هم‌اکنون به صورت پدیده‌ای گسترش یافته بود. صاحبان کارخانه، کارگاه‌های کهنه را به کارگران زن می‌فروختند. اینان این کارگاه‌ها را در خانه، شاید هم در آشپزخانه قرار می‌دادند که برایشان کاری مطمئن بود.

کارگران به زیان چنین کاری آگاه نبودند. در حقیقت صاحبان صنایع، روح مبارزه علیه اخراج را با کار در منزل از بین می‌بردند و سپس کارگران



استقرار تسلیحات آمریکا در فضا را محکوم می کنیم

نوشته: نیک جی. در ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۶

دو روز پیش، یک سخنگوی ارتش آمریکا تأیید کرد که آمریکا پیشتر تسلیحاتی را در فضا مستقر کرده است. این امر درخواست ما را برای توقف نظامی سازی فضا افزایش میدهد. توری ماینک، وزیر نیروی هوایی آمریکا، روز دوشنبه تأیید کرد که به اصطلاح «سلاحهای کنترل فضایی» برای دفاع از نیروهای آمریکایی روی زمین استفاده خواهند شد، اما جزئیاتی درباره اینکه این سلاحها چه هستند یا مدارهایشان کجاست ارائه نداد.

این اعتراف احتمالاً ابتکار سازمان ملل متحد به رهبری روسیه برای یک تعهد بین المللی موسوم به «عدم استقرار نخستین تسلیحات در فضای بیرونی» را متوقف خواهد کرد.

همانطور که همین تازگی در مورد فراخوانها برای «کاهش سرعت توسعه هوش مصنوعی» دیدیم، شرکت های بزرگ و کشورها تلاش میکنند با قرار دادن موانع «خود را برتر دیدن» در مسیر رقبا، مزیت های آنها را خنثی کنند.

آمریکا در مسابقه برای کسب کنترل نظامی فضا پیشتاز بوده است. روسیه و چین رقبا اصلی آن هستند.

NFP ابتکار روسیه، که در سال ۲۰۰۴ آغاز شد و به طور منظم در سازمان ملل مطرح میشود، تاکنون حمایت اقلیتی متشکل از ۳۷ کشور عضو سازمان ملل را به دست آورده است.

چین قویا از هدف جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی در فضای بیرونی حمایت کرده و همراه با روسیه، پیشنهاد یک معاهده منع استقرار تسلیحات در فضا را ارائه داده است.

اگر چه، چین از امضاکنندگان NFP نیست و استدلال می کند که NFP صرفاً یک اعلامیه سیاسی است. در عوض چین از تدوین یک معاهده بین المللی الزام آور از نظر حقوقی حمایت می کند که استقرار سلاح در فضای ماورای جو را ممنوع سازد.

چین به قطعنامه (ان - اف - پی) سازمان ملل در سال ۲۰۲۵ رأی منفی داد، همانطور که آمریکا و شرکای اصلی امپریالیستی آن نیز چنین کردند، استرالیا یکی از کشورهایی است که از تعهد به ان اف پی - خودداری کرده است موضع استرالیا به آن اجازه میدهد قابلیت های فضایی از جمله قابلیت هایی که بالقوه کاربردهای نظامی را دارند توسعه دهد و به دست آورد. شرکت هایی که هم اکنون توانایی سرنگونی صدها «ماهواره های دشمن» را دارند.

بن گرین سخنگوی (ای ای اس او - مخفف رصد

خانه جنوبی اروپا) گفت: «ما میتوانستیم در صورت تمایل، عملیات ماهواره های هر کشوری روی زمین را رهگیری و مختل کنیم. این یک پلتفرم واقعاً قدرتمند برای ماست.» او افزود: «اکنون کاملاً امکانپذیر است که در صورت ضرورت، درباره از کار انداختن صدها ماهواره در روز صحبت کنیم.»

بدون شک، اعتراف آمریکا، روسیه و چین و همچنین امپریالیست های اروپایی را تحریک خواهد کرد تا تسلیحات خودشان را در فضا مستقر کنند.

خشونت امپریالیسم دیگر محدود به زمین نیست.

رقابت آنها به رؤیاهای بشریت برای کاوش و استفاده صلح آمیز از فضا پایان میدهد

منتشر شده در سایت حزب کمونیست استرالیا (مارکسیست -لنینیست).

من از عشق

من از عشق

چیز زیادی نمی خواهم؛

نه خانه ای بلند،

نه نامی که

بر در خانه بماند.

فقط می خواهم

وقتی خسته ای

بتوانی کنار من

خودت باشی؛

و وقتی من خسته ام

لازم نباشد

قوی تر از آنچه هستم

به نظر برسم.

می خواهم

میان ما

هیچ کس مالک هیچ کس نباشد؛

دو آدم باشیم

که کنار هم ایستاده اند

نه برای آن که

تنهایی یکدیگر را

بیوشانند،

برای آن که

آزادی یکدیگر را

بیشتر کنند.

و اگر روزی

این شهر

کمی مهربان تر شد،

اگر نان
دیگر رؤیا نبود
و پنجره ها
از ترس بسته نمی ماندند،
اگر کسی
برای دوست داشتن
از خودش کم نمی کرد،
من هنوز
تو را دوست خواهم داشت؛
نه چون جهان
بهرتر شده است،
بلکه چون
در تمام این سال های سخت
تو را دوست داشتن
یادم انداخت
که می شود
آینده ای را تصور کرد
که در آن
هیچ کس
برای خوشبخت بودن
به قیمت بدبختی دیگری
نیازی ندارد.

با قدردانی از کمک های مالی
رفقا و دوستان به حزب،
ذکر این نکته را ضروری می
دانیم که تکیه مالی حزب به
اعضاء و توده ها در پیشبرد
مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی
و پرولتاریائی است در حفظ
استقلال سازمانی و جدا نشدن
از طبقه کارگر و توده ها.





محیط زیست و سرمایه داری

اگر این سیلابها را با دیگر سیلابهای مناطق اطراف و حتی جهانی در طی چند دهه قبل مقایسه کنیم، تعداد کشته شدگان خیلی بالا نیست. اما تنشهای زیست محیطی هر روز بیشتر شده و زمان اتفاقات ناگوار زیست محیطی مانند آتشسوزیهای مرگبار، سیل های ویرانگر، زمین لرزه ها، فرورفتگی زمین و شکاف لایه ازن و عدم کیفیت و استانداردها برای تأمین آب آشامیدنی به اندازه کافی، محصولات غذایی با کیفیت خوب و هوای تازه، به اتفاقات عادی تبدیل شده است. برخی کشورها تلاش کرده اند که با استفاده از

چین این هشدارها را جدی گرفت، ولی نیال نخواست یا نتوانست این هشدارها را جدی بگیرد. یکی از دلایل آن، شرایط سخت منطقه ای، مردمانی فقیر و دولتی فقیرتر و عدم توجه کافی به مردم منطقه هیمالیایی است که در سخت ترین شرایط کوهستانی زندگی می کنند. نه سازمانی برای اطلاع رسانی وجود داشت و نه بعد از حادثه امکانات کافی برای رسیدگی به بازماندگان حادثه. سیلاب های عظیمی که به حرکت درآمدند، هر چه را که در سر راهشان وجود داشت ویران کردند.

در ماه اوت امسال (۲۰۲۶)، در مرز میان تبت چین و نیال، سیلابی عظیم از گل و لای از بالای کوه های نزدیک به هیمالیا به حرکت درآمد و در مدت کوتاهی ده ها دهکده و هزاران خانه را در خود فرو برد و تا به حال باعث کشته و مفقود شدن بیش از ۵۶۰۰ نفر شده است که از این تعداد ۴۳ چینی کشته، تعدادی توریست و بقیه نیالی هستند. بر طبق برخی خبرها، دانشمندان زیست شناس و زمین شناس چینی هشدار داده بودند که یخچال های قله کوه های منطقه در حال آب شدن و فروپاشی اند و احتمال سیلاب های بزرگ وجود دارد. اما گویا

دشمن شناسی آلترناتیو کارگری در ایران

ممکن است بازسازی دولت ملی و تمامیت ارضی باشد. و برای چپ کارگری، مسئله از سطح تغییر دولت فراتر می رود و به مناسبات مالکیت، قدرت اقتصادی و جایگاه طبقه کارگر در ساختار سیاسی مربوط می شود. به همین دلیل، آلترناتیو کارگری را نمی توان صرفاً یکی دیگر از گزینه های سیاسی در کنار سایر گزینه ها دانست. معنای آن، اگر جدی گرفته شود، این است که طبقه کارگر از موقعیت نیرویی که دیگران درباره سرنوشتش تصمیم می گیرند، به نیرویی تبدیل شود که خود در تعیین سرنوشت جامعه نقش مستقیم

فقط این نیست که چه کسی جمهوری اسلامی را نمی خواهد. سؤال اساسی تر این است که چه نیروی اجتماعی قرار است جای خالی قدرت را پر کند و جامعه پس از جمهوری اسلامی بر چه مناسباتی استوار خواهد شد؟ در ایران امروز، نیروهایی که خواهان پایان جمهوری اسلامی اند، الزاماً تصویری یکسان از آینده ندارند. برای یک نیروی لیبرال، مسئله می تواند گذار به یک دولت سکولار، دموکراتیک و مبتنی بر اقتصاد بازار باشد. برای سلطنت طلب، بازگشت به نظام پادشاهی یا نوعی دولت ملی متمرکز می تواند مطلوب باشد. برای یک ناسیونالیست، مسئله

جدال بر سر آینده پس از جمهوری اسلامی
در فضای سیاسی ایران، مخالفت با جمهوری اسلامی اغلب به عنوان نقطه مشترک و تعیین کننده همه نیروهای اپوزیسیون معرفی می شود. در این نگاه، جمهوری اسلامی در یک سوی میدان ایستاده و مجموعه ای از نیروهای مخالف، با وجود اختلافاتشان، در سوی دیگر قرار دارند. نتیجه چنین نگاهی روشن است: گویی مسئله اصلی فقط سرنوشت جمهوری اسلامی است و اختلاف درباره آینده را می توان به بعد موکول کرد. اما تاریخ سیاسی معمولاً چنین فرصتی به نیروها نمی دهد. سؤال تعیین کننده

خاطرات ترزا نوچه

کردم که امر تضمین حمایت از تحصیل قانونی کارآموزان و کارگران خردسال، امر همه کارگران اعم از جوانان و بزرگسالان است. تحقیقات و گزارش هایی را که مربوط به این مسئله می شد خودم جمع آوری کردم و در جزوه ای تحت عنوان «سیندرلا روسری سرخ بر سر گذاشته است» منتشر کردم. این نوشته بیش از هر کس رو به دختران و رو به سیندرلای واقعی صنایع پارچه بافی بود؛ آنهایی که شروع کرده بودند روسری سرخ بر سر گذارند و در کنار بزرگسالان، مردان و زنان به خاطر درخواست های خود مبارزه

۶۰ تا ۷۵ درصد کل کارگران را تشکیل می دهند، با این همه درهای تمام مدارس فنی صنعتی کشور به روی همه آنان بسته است. حتی در کلاس های کارآموزی در محل کارخانه ها، کارآموزان دختر تنها برای طبقات شغلی با کیفیت پایین تر و با پرداخت دستمزد کمتر قبول می شوند. با توجه به اینکه طبقات شغلی بالاتر به مردان اختصاص داده شده بود، روشن می کرد که زنان برای کار کردن در طبقات شغلی بالاتر مشکل داشتند. در تمام جلسات و سخنرانی هایی که داشتیم، چه سندیکایی و چه سیاسی، بر این مسئله تأکید

در ادامه «سیندرلا» روسری سرخ بر سر گذاشته بود ترزا نوچه ادامه می دهد...

«همین طور دیگر مسائل جوانان پارچه باف، از جمله برابری ضوابط قرارداد و دستمزد برای پسران و دختران، کارآموزان و کم سن و سالان، به آسانی قابل حل نبود. در پی مصاحبه ای کوتاه با جوانان در کارخانه ها و همچنین در برخی مدارس فنی (شاخه های مختلف پارچه بافی و در کلاس های کارآموزی در مؤسسات توسعه یافته تر این بخش ها) معلوم شد که با اینکه کارگران زن،

با نشانی های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران میباشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن ها با نویسندگان شان می باشد.



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.net